

مارکسیستی است" و اشکال فزیه را هم در همان "ضعف تئوریک" آنها میبیند. ( برای او مهم نیست که این "تئوری" در طی پروسه چگونگی پراتیک اجتماعی ای کسب میشود، پویا اهل "تئوری" است و مسائل دیگر را فقط برای تزیین صفحات تئوریک و بعنوان نقل مجالس تئوریک قبول دارد ) .

بعد از اینهمه مقدمهها، خواننده تصور خواهد کرد که لااقل در سطح "تئوریک" در سطح "اصول عام مارکسیسم لنینیسم" با یک فرد مطالعه کرده روبرو است. وقتی که پویا میگوید که دیگران اصول مارکسیسم لنینیسم را نفهمیده اند و ضعف تئوریک دارند و بلافاصله اضافه میکند "به چند اصل و باور توجه کنید". باید نفسها را در سینه حبس کرد، زیرا انتظار خواننده اینست که کلیدهای حل معضلات انقلاب ایران، یا لااقل اصول "عام" مارکسیسم لنینیسم ( که میشود از کلیه کتابهای کلاسیک پایه گذاران مارکسیسم لنینیسم استخراج کرد ) در جلوی خود ببیند .

حال باید دید که این "اصل و باورها" همان اصل و باورهای مارکسیست لنینیستها هستند، و یا فقط بشخص پویا تعلق دارند. باید پرساز آن دید که این اصل و باورها در شکی دادن سیاستهای پویا در برنامههایی که پویا برای انقلاب ایران طرح میکند، چه تاثیری دارند. ما در ابتدای این نوشته توضیح دادیم که چگونه تئوری انقلاب فقط میتواند در درون پروسه عملی انقلاب، در درون پراتیک اجتماعی صیقل بخورد و نشان دادیم که چگونه پویا معترف است که در این پروسه پراتیک اجتماعی فرارندارد و بقول خودش در زیر کتابها در جستجوی تئوریت، پویا را اساساً با عمل کاری نیست، پویا در خارج از کور مبارزه است و بالاخره پویا را با توده مردم کاری نیست. بنا بر این مطابقاً گویا نباید تئوریهایی وی - تئوریهایی مشخص وی، انحرافی، غلط و ضد مارکسیستی باشند. اما بهر حال با اعتقاد به تحلیل مشخص از شرایط مشخص، بعد از توضیح مسائلی که در این رابطه میتواند مفید بیافتد، بطیعمحور میدانیم که بطور مشخص، این اصل و باورهای پویا را مورد مدافعه قرار دهیم چرا که معتقدیم باید با ایده الیسم، فرمیسیم و اپورتونیسیم، در همه سطوح و وجوه آن نه تنها در کلیت بلکه بطور مشخص نیز مبارزه کرد. خواهیم دید که بهترین توضیح در مورد نظریات پویا را میتوان در همین اصول عاموی پیدا کرد .

# بخش یک

## عوامل حرکت تاریخ

اصل اول پویا : " ۱ - حرکت توده‌ها برای مبارزه و کشیدند نشان به بیگار سیاسی علیه دشمن در گرو آگاهی سیاسی یافتن آنهاست . " ( ص ۴۲ )

واقعا عجب تئوری درخشانی ! این کشفیات پویا را باید در موزه‌های جهان ، کنار دست اجساد مومیائی شده مصری‌بگدازند که زیاد باد نخورد . این " ماتریالیست " کبیر چه معرکهای میکند . سؤال میکنیم که حرکت جامعه در گرو چیست ؟ عامل حرکت تاریخ چیست ؟ پویا جواب میدهد ، " حرکت توده‌ها برای مبارزه و کشیدند نشان به بیگار سیاسی علیه دشمن در گرو آگاهی سیاسی یافتن آنهاست . " !!

یکی از این دوره‌ها بیشتر نیست . یا پویا معنای " اصل " را نمیداند که باید برود بجای کند هکوتی ای که در حد ثریست ، ادبیات فارسی ، یا عربی ، خودش را تقویت کند . و یا معنی اصل را میداند و باید آنوقت توضیح بدهد که از کجای اصول مارکسیسم لنینیسم ، این اصل خودش را قچی کرده است .

از پویا سؤال میکنیم که آیا هرگز شنیده است که پدیده‌هایی از قبیل طبقه و مبارزه طبقاتی هم وجود دارند ؟ آیا هیچ میداند که مارکسیست‌ها این مبارزات را عامل حرکت تاریخ میدانند ؟ آیا او میداند که اصول مارکسیسم لنینیسم از طبقات معینی و نه از هر طبقه‌ای ، توده‌ای ، صحبت میکنند ؟

بنظر میرسد که پویا دچار فراموشکاری شده است . همان سؤال را دوباره تکرار میکنیم که عامل حرکت تاریخ چیست و جواب آن را از انگلس میشنویم ، " یک نکته دیگر را هم باید افزود و آن اینکه مارکس برای نخستین بار قانون سترک حرکت تاریخ را کشف کرد که بموجب آن هر مبارزه تاریخی اعم از مبارزه در عرصه سیاسی ، مذهبی ، فلسفی یا در هر عرصه دیگر ایدئولوژیک در واقعیت امر جز نمودار کم و بیش روشن مبارزه طبقات چیز دیگری نیست و موجودیت این طبقات و بنا براین تضاد در میان آنها نیز بنوبه خود بدرجه تکامل وضع اقتصادی و خصالت و شیوه تولید و مبادله ( که چگونگی آنها همان شیوه تولید معین میکند ) بستگی دارد . مارکس این قانون را که اهمیتش برای تاریخ با اهمیت قانون تبدیل انرژی برای علوم طبیعی است در اینجا نیز برای درک تاریخ جمهوری دوم فرانسه بکار برد . " ( انگلس در پیشگفتار بر چاپ دوم العانی ۱۸۸۵ : هیچ‌هم برور لوتی بناپارت ، ص ۲ ) و باز آیا پویا میداند که اولین جمله مانیفست کمونیست چیست ؟ " تاریخ کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته تاریخ مبارزه طبقاتی است " ( مانیفست حزب کمونیست ، ص ۳ ) و انگلس در حاشیه این مقدمه مینویسد که منظور مارکس تمام تاریخی است که بصورت اسناد کتبی در دسترس ما قرار دارد و از مرحله کون اولیه عبور کرده است . و این بار از لنین میشنویم : " اینکه در هر جامعه معینی نوشتنهای بعضی از اعضا آن با کوششهای دیگران در تضاد میافتد . اینکه زندگی اجتماعی مطلقاً از تضاد است . اینکه تاریخ مبارزه میان ملل و جوامع و همچنین مبارزه درون ملل و جوامع را نشان میدهد و علاوه بر آن دورانهای تبدیلی انقلاب و ارتجاع ، صلح و جنگ ، رکود و پیشرفت سریع یا نزول را نشان میدهد

حقایق هستند که بطور کلی دانسته اند. مارکسیسم با آن رازی را میآموزد که ما را قادر به کشف قوانینی حاکم بر این پدیده و ختم و اغتشاش ظاهری، یعنی تئوری مبارزه طبقاتی، میکند. (لنین، در مورد مارکس، ج ۱۰، ص ۴)

کافیست که برای مثال آوردن در این زمینه و نشان دادن اینکه چه پدیده‌های عامل حرکت تاریخ است و هر کتاب مارکسیستی (ولی نه رویزونیستی) مراجعه کنید و نمونه پشت سر نمونه را پیدا کنید که اصل حرکت تاریخ در جوامع طبقاتی را بر مبنای تضاد های طبقاتی قرار میدهد. در این شرایط است که اگر کسی ادعای مارکسیسم بکند و با این ادعا بخواهد "اصل و باورهائی" را مطرح کند که بونی از طبقه و طبقات نبرده باشد، میگویم یا عوامفریب است و دروغگو و یا ابله است و هرزه گو.

اصل و باورهای مارکسیست لنینیستها همیشه بر مبنای ایدئولوژیک معین و روشن و یا دید مشخص و قابل تمیز طبقاتی قرار میگیرد. ما اصل و باورها مان را - اصل و باورهای مارکسیسم لنینیسم میدانیم و از آنجا که پویا هم ادعایش همین است، اصل و باورهای وی را نیز از ابتدا تا انتها با معیار اصل و باورهای مارکسیسم لنینیسم تحلیل میکنیم.

پویا نمیتواند با داد و فغان بگوید که "بله من هم مکانیزمهای طبقاتی را میفهمم ولی در اینجا منظورم چیز دیگری بود" و باین ترتیب از زیر قضیه در برود. تمام اصل و جداء فلسفی تمام مبارزات ما بین ما تریست-لیستها و ایده‌الیستها در تحلیل نهائی بر سر همین بحث خلاصه میشود که کدامین ارجحیت دارند. ماده (شرایط مادی - در زمینه جامعه، مبارزه طبقاتی) یا شعور (ذهن و در زمینه جامعه، آلهی طبقاتی). "نصیر ماتریالیستی تاریخ با این اصل شروع میشود که تولید و همراه تولید مبادله محصولات اساس هر نظم اجتماعی است (با این اصل شروع میشود) که در هر جامعه‌ای که در تاریخ ظهور پیدا کرده است توزیع محصولات توهمراه آن تقسیم جامعه به طبقات و مالکیتها توسط آنچه که تولید میشود و اینکه چگونه تولید میشود، اینکه محصولات چگونه توزیع میشود تعیین میگردد. بر مبنای این بینش دلائل نهائی تمام تغییرات اجتماعی و انقلابات سیاسی را باید نه در اذهان انسانها، نه در دید رشد یافته آنها نسبت به حقیقت ابدی و عدالت - بلکه در تغییرات در شیوه تولید و توزیع یافت. آنها (دلائل نهائی) را باید نه در فلسفه بلکه در اقتصاد هر دوران مورد نظر جستجو کرد." (انگلس، انتی دورینگ، ص ۲۹۲، تاکید اولی از ماست) و باز "درست همانطور که معرفت انسانی انعکاس طبیعی است که مستقل از او وجود دارد یعنی انعکاس ماده در حال تکوین است همانطور هم معرفت اجتماعی انسان (یعنی نظریات مختلف و مذاتب فلسفی - دینی و اقتصادی و غیره) انعکاس رژیم اقتصادی جامعه است." (لنین، ج ۱۰، ص ۸۴) و باز "سوسیالیسم تخیلی نمیتوانست راه علاج واقعی را بنمایاند. این سوسیالیسم نمیتوانست نه ماهیت بردگی مزدوری را در شرایط سرمایه‌داری تشریح نماید، نه قوانین تکامل آنرا کشف کند و نه آن نیروی اجتماعی را که قادر است موجد جامعه نوین باشد پیدا کند. در عین حال انقلابات توفانی که با انحطاط خود-لیسم و سرواژه همراه بود همه جا در اروپا و بخصوص در فرانسه با وضوح روز افزونی مبارزه طبقات را که اساس کلیه تکامل و نیروهای محرکه آن میباشد آشکار میساخت. . . . " (شوغ مارکس در اینست که او اولین کسی بود که توانست نتیجه‌ای بدست آورد که تاریخ جهان آنرا میآموزد و توانست این نتیجه را بطرز پیگیر تعقیب کند. این نتیجه - آموزش مربوط به مبارزه طبقاتی است." (همان - ص ۸۷، تاکید از لنین)

پویا تا اینجا ۴ صفحه نوشته که بگوید که رفقای انقلابی مسلح مارکسیسم لنینیسم را نفهمیده اند و حالا که قرار است خودش اصل و باورهای "مارکسیسم لنینیسم" را بگوید، او نمیتواند در جواب ما سیاه‌اش را در دهانش بگذارد و بگوید اولیش را یادم رفت بگم. پویا کسیست که با صد من سریشم، جمله‌های بریده‌بریده لنین را به اوضاع ایران می‌چسباند و به چریکها حمله کینه‌توزانه میکند و انوقت با عوام‌فریبی تمام می‌گوید "رفقای عزیز! اصول را واقعا دوستی و با حرص و ولع تمام نجسبیم به هیچ کجا نخواهیم رسید." (ص ۴۹) و با این ادعاهاست که پویا باید بداند که از نوشته‌اش بیشتر از مقداری شعر طلب می‌کنیم. ادعاهای گذشته پویا، استخوانهای تئوریکي بمراتب زمخت تر از پویا را طلب میکند.

کرفتاری پویا در اینست که او جملات متعددی را از نوشته‌های پایه‌گذاران سوسیالیسم علمی دیده پیدا شنیده که به اهمیت حیاتی آگاهی طبقاتی طبقه کارگر، به آگاهی سیاسی و آگاهی همه جانبه اشاره میکند. مثلا این جمله را که لنین گفت "شعور سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون یعنی از بیرون مبارزه اقتصادی، از بیرون مدار مناسبات کارگران با کارفرمایان میتوان برای کارگر آورد." برای اینکه بکارگران دانش سیاسی داده شود سوسیال دموکراتها باید میان کلیه طبقات‌هایی بروند و باید دستجات ارتش خود را به تمام اطراف روانه سازند." (ص ۱۰۶، پویا، نقل از چه باید کرد؟) از این جمله و دیگر جملات شبیه آن، پویا با بیهوشی طبیعی همه بی‌عملان که در زیر کتاب در جستجوی تئوری هستند، مفهومی بریده از متن آنها پیدا کرده است. او فراموش کرده است که این "بریده‌هایی از مارکسیسم" نقل قولهایی از مارکس و انگلس و لنین را در کتابی خوانده که تمام پیش‌فرضهایشان ماتریالیستی - بر زمینه شرایط مادی جوامع و تضاد های طبقاتی قرار گرفته است. پویا این مفاهیم را از متن ماتریالیستی اشان بریده، سوراخ دعا را عوضی گرفته و نتیجتاً عامل حرکت تاریخ را، نه تضاد های طبقاتی بلکه آگاهی طبقاتی - نه مادی بلکه ذهنی - گرفته و "اصل و باور" سرهم کرده است. او احساس کرده است که مارکسیست لنینیستها نقش بسیار خطیری برای آگاهی سیاسی قائلند ولی در ذهن پویا انعکاس این اهمیت همان اصل ایده‌الیستی او شده است. انوقت همین پویای بی‌عمل و زبون با وقاحت تمام بحث خود را هم با این پیش‌درآمد باز کرده که رفقای انقلابی ایران مارکسیسم لنینیسم را نفهمیده و "ضعف تئوریک دارند." ما اگر خواهیم برای پویا جایزه‌ای تعیین کنیم نمی‌دانیم بحماقت و حقارت تئوریکش جایزه بدیم یا به وقاحتش.

اما اصل اول پویا را باید بیشتر از اینها شکافت. پویا میخواهد اصول مارکسیسم را توضیح دهد و در اصل اولش - در توضیح حرکت توده‌ها - حتی اشاره‌ای به اینکه در جامعه طبقاتی تضاد طبقاتی وجود دارد، در اینکه اصولا طبقه طبقات را هم باید بحساب آورد و در اینکه مبارزه بین این طبقات هم بر مبنای تضاد طبقاتی است نمیکند. اصل اول پویا بر فراز طبقات قرار دارد. و نتیجه‌اش هم اینست که هر طبقه ارتجاعی میتواند در خدمت منافع طبقاتی خود از آن استفاده کند. اصل پویا از "حرکت توده‌ها" یاد میکند. سؤال میکنیم کدام توده‌ها؟ توده‌های کارگران؟ دهقانان؟ خورده بورژوازی؟ یا توده‌های خورده بورژوازی راست و یا توده‌های سرمایه‌داران وابسته؟

اصل پویا از "دشمن" یاد میکند. سؤال میکنیم کدام دشمن؟ بورژوازی دشمن پرولتاریاست و پرولتاریا - ریا هم دشمن بورژوازی. آخر اگر هم بقیه نوشته پویا را بحساب شعر بگذاریم باید در اولین اصل پویا انتظاری بیش از شعر و قافیه داشته باشیم.

این اصل پویا را بردارید و بعد توضیح بدهید که در این شکل، کدام سیاستمدار امپریالیستی با آن مخالف است. این اصل پویا مسلماً جزو اصولی است که کیسینگر و فورد و تمامی امپریالیسم امریکا هم بدان موافقت دارند. زیرا آنچه در این اصل محلی از اعراب ندارد تعیین محتوای مشخص طبقاتیست. امپریالیستها ملیونها و بلیونها دلار پای همین "اعتقاد ایشان" خرج میکنند. تمام دستگاه عظیم تبلیغاتی از روزنامه و تلویزیون تا کتابهای "تحصیلی" در دبستان و دبیرستان و دانشگاه تا برنامه‌های تحمیلی باصطلاح انتخابات و سخنرانیهای انتخاباتی، و فعالیتهای حزبی آنها برای اینست که به توده‌ها "آگاهی سیاسی" بدهند. اما این "آگاهی سیاسی" که به توده‌ها میدهند در وهله‌های تحمیلی امپریالیستی است. این "آگاهی سیاسی" برای "حرکت توده‌ها برای مبارزه" است ولی نه آن مبارزه ای که رسالت تاریخی طبقه پرولتاریا است. امپریالیسم مسلماً میخواهد با این تبلیغ سیاسی توده‌ها را به "پیکار سیاسی علیه دشمن" بکشد ولی برای او، "دشمن" طبقه کارگر است. دشمن امپریالیسم، مملوهای جهانند. حتی شاه کودتاچی هم این اصل پویا را قبول خواهد داشت که "حرکت توده‌ها برای مبارزه و کسب نشان به پیکار سیاسی علیه دشمن در آگاهی سیاسی یافتن آنهاست" و بهمین دلیل، برای همین منظور، تمام آن دستگاه عظیم تبلیغاتی دروغ پراکنی را برآورد. حتی بمعنائی، امپریالیسم و ارتجاع دست نشانده ایران، بیشتر از طبقه هم‌باین اصل اول پویا علاقه دارند. آنها معتقدند که علیرغم تضاد های طبقاتی و علیرغم شرایط مادی جامعه، آنها خواهند توانست بکلی تبلیغات، انجنان آگاهی سیاسی ای به توده‌ها بدهند که توده به پیکار سیاسی علیه دشمن ( علیه دشمن ارتجاع یعنی علیه نیروهای انفلاسی ) کشیده شود. همگی اینها فراموش میکنند که شکست کرسنه با تبلیغات مسیر نمینود. اصل اول پویا "آگاهی سیاسی" را یک پدیده مطلق متافیزیکی مبیند که یا کاملاً وجود دارد و یا اصلاً وجود ندارد.

اصل پویا فراموش میکند که آگاهی سیاسی مفهومی است اجتماعی که در جامعه طبقاتی، رنگی طبقاتی گرفته و بطور نسبی برای همه موجود است. عقب مانده ترین عناصر یک جامعه نیز "آگاهی سیاسی" دارند و درست بر بنای همان "آگاهی سیاسی" نیز عمل میکنند. منتهی عنصری که عقب مانده است، که هنوز در سطح آگاه، در تحت سلطه بیشتر و منافع طبقاتی طبقات ارتجاعی حاکم است، حرکتش را در خدمت منافع طبقاتی ارتجاع حاکم قرار میدهد. اصل اول پویا آنقدر گله‌گشاد است که کاملاً این حرکت عقب مانده ترین عناصر را هم در بر میگیرد ولی در اینجا دیگر اصل پویا ( علاوه بر ایده‌الیستی بودن ) تبدیل به یک حشو قبیح میشود. قبل از اینکه انسان بهره‌عظمی دست بزند، او در ذهن خود نسبت بدان حرکت تصمیم میگیرد. حتی برای خوراک خوردن و خوابیدن هم تصمیم و دستور با اجرای آن حرکت، از ارگانهای مغز عبور میکنند و اگر منظور پویا در اصل اولش فقط در همین حد میبود که باید بگوییم چه کاشف‌گیری ظهور کرده است. انگس در رد تعریف اشتار که از ایده‌الیسم میگوید "ثانیا بهیچ وجه نمیشود از این کیفیت احتراز جست که همه آن چیزهایی که انسان را بفعالیت بر میانگیرد باید از ماعش بگذرد. حتی انسان خوردن و نوشیدن را نیز تحت تاثیر احساس جوع و عطش انجام میدهد که در ماعش منعکس میگردد و از خوردن و نوشیدن بدان سبب دست میگذرد که در ماعش احساس میری انعکاس مییابد." ( انگس، لود و بیگ، فوئرباخ، ص ۳۷ )

پس روشن است که ما هرگز منکر نیستیم که زمانی که توده معینی به حرکت تاریخی معینی دست میزند و در آن به نتایج معینی میرسد، این توده اهداف معینی را در سر داشته است ( آگاهی سیاسی داشته است )

و بنابراین به این عوامل ، به آگاهی سیاسی ، اهمیت لازم را می‌دهیم . ولی . . . ولی در تمام این مسائل فراموش نمی‌کنیم که آن توده معین ، به منافع طبقاتی معینی نظر دارد ، که حرکت تاریخی یک توده معین همیشه از تضاد های طبقاتی معین است . . .

آیا این نحوه برخورد به آگاهی سیاسی نشان دهنده اینست که ما مسئله " آگاهی سیاسی " کم اهمیت می‌دهیم ؟ و آیا کسانی که به اصل او پویا اظهار اعتقاد میکنند ، به " آگاهی سیاسی " اهمیت بیشتری داده‌اند ؟ برای توضیح بیشتر مسئله یک نقل قول نسبتاً طولانی از انکلسن کر می‌کنیم .

" در تاریخ جوامع انسانی فعالیت میکنند که از موهبت شعور برخوردارند و از روی فکر و یا تحت تاثیر شعور و شوق خود رفتار میکنند و هدفهای معینی را در نظر دارند . در اینجا هیچ کاری بدون قصد آگاهانه و بدون هدف مطلوب انجام نمی‌گیرد . ولی هر اندازه هم این فرد برای پژوهش تاریخی - بویژه در مورد اعصار و حوادث شجاعانه اهمیت داشته باشد باز هیچ وجه این واقعیت را تغییر نمی‌دهد که جریان تاریخ تابع قوانین ترونی است . هر واقع در این عرصه نیز ، در سطح پدیدها ، علیرغم هدفی که آگاهانه مطلوب کلیه افراد مجزاست ، من حیث - المجموع ظاهراً تصادف حکمفرماست . مطلوب فقط در موارد نادر عقلی میشود . . . .

جریان تاریخ هر طور باشد افراد آنرا بدین ترتیب می‌سازند . هر کس هدفی را که آگاهانه در برابر خود نهاده پیروی میکند و نتیجه این مجاهدات فراوانی که در جهات مختلف عمل مینمایند و نیز تاثیر کوناگون آنها در جهان خارج ، همانا تاریخ است . بنابراین مسئله در عین حال باین شکل خلاصه میشود که این عده فراوان افراد جداگانه خواستار چیستند . . . از طرف دیگر مسئله جدیدی پیدا میشود . چه قوای انگیزنده ای بنوع خود در پشت سر این انگیزه‌ها پنهانست . چه علل تاریخیست که در دماغ افراد عمل کننده شکل این انگیزه‌ها را بخود می‌گیرد ؟ . . . ولی برای ما این نتیجه حاصل می‌آید که ماتریالیسم کهنه در عرصه تاریخ بخود خیانت می‌ورزد زیرا قوای انگیزنده ایده‌آلی را که در آنجا عمل میکنند آخرین علل حوادث می‌شمرد . بجای آنکه تحقیق کند در پس آنها چه پنهان است و انگیزنده این قوای انگیزنده چیست ، ناپیکیری در آن نیست که وجود قوای انگیزنده معنوی مورد تصدیق است ، بلکه در آنست که همیشه متوقف میماند و درترنمیروند تا بعقل محرکه این قوای انگیزنده معنوی برسند . " ( فوئرباخ ، ص ۶۶ - ۶۴ )

این درست است که اصل اول یویاست . ناپیکیری پویا در این نیست که لزوم " آگاهی سیاسی " را تصدیق میکند بلکه در اینست که بتوان نقطه حرکت خود را در این سطح توقیف کند و به علل محرکه این - آگاهی سیاسی کاری ندارد . اصل پویا فراموش میکند توضیح بدهد که " بدین ترتیب لاق در مورد تاریخ معاصر ثابت شده است که هر مبارزه سیاسی مبارزه طبقاتیست و هر مبارزه ای از جانب طبقات برای رهایی خود ، بدون وجود مشکل آن که ناکزیر سیاسی است ( زیرا هر مبارزه طبقاتی مبارزه سیاسی است ) سرانجام بنیاض رهایی افته از ی صورت می‌گیرد . " ( همان ، ص ۷۱ ) پس بنابراین میبینیم که نوع برخورد پویا به " آگاهی سیاسی " ، بدون برخورد بشرایط مادی جوامع طبقاتی ، بدون برخورد بتضاد طبقاتی و سارزه طبقاتی ، یک جمله پوچ و انحرافیست که ورد زبان ایده آلیستها می‌باشد .



بطور خلاصه میبینیم که اصل اول پویا آنقدر گه‌گشاد است که تمام منظومه شمسی را میتوان در آن جای داد، بدن آنکه خم با بر روی اصل اول پویا بیاید، آنقدر "عام" است که هر طبقه‌ای میتواند از آن استفاده کند، آنقدر مجرد است و پرت آنقدر کلی است که حشو قبیح است، که بیهوده‌گوئی است. اما این بیهوده‌گوئی که میتواند بعنوان حرفهای پرت ولی معصومانه نادیده گرفته شود در زمانی خطرناک میشود که بعنوان اصل اول مارکسیسم لنینیسم و برای ارائه تئوری انقلاب ایران بکار گرفته شود. در این شرایط اصل اول پویا نشانه ایده‌آلیسم پویاست. و از اینجا بیعت دیگر، منطق حرکت سال‌خود را از دست میدهد.

ولی چرا اصولاً پویا اینچنین اصل و باورهائی را اختراع میکند؟ باید توجه داشت که او برای حمله به مبارزه مسلحانه زمینه چینی میکند. برای او "آگاهی سیاسی" یک مفهوم جداست، یک ابزار انتقاد است. در نظر پویا "آگاهی سیاسی" آنتی تز عمل انقلابی است. و این نکته را در بقیه اصل و باورهایش خواهیم شکافت. بدین ترتیب دیگر مهم‌نیست که چه "تئوریهائی" بعنوان آنتی تز عمل انقلابی بکار میروند. زیرا در هر صورت از آنجا که در مقابل با عمل انقلابی و نه در تلفیق با آن رشد میکند، این تئوریه‌ها تمام خصائل و محتوای طبقاتی خود را از دست داده و به وسیله‌های پوک و توخالی برای توجیه بی‌عملی تبدیل میشوند. طبقه، مبارزه انقلابی حزب و... همه و همه مقولاتی متافیزیکی میشوند که هر زمان برای یل‌یک‌های ارزان قیمت پویا زمینه استفاده‌ها وجود داشته باشد، آنها را پیش‌خواهد کشید. بهر حال ادامه بحث پویا مسائل را روشنتر میکند.

گفتیم که پویا بهمه این مفاهیم بصورت ابزاری برای انتقاد از جنبش‌نویان انقلابی ایران برخورد میکند و تا آنجا از آنها استفاده میکند که در هر لحظه معین، بسته به آنکه مشغول آوردن چگونه‌دهای باشد به اینطرف یا آنطرف می‌غلطد. ولی باید این مسئله را در نمونه‌های روشن و قاطعی ثابت بکنیم. فرض کنیم که پویا باین اصل اول خود معتقد بود و میخواست بهمین شدت و حدت از آن استفاده کند. آنوقت حداقل انتظار ما اینست که در سرتاسر این جزوه (و نه بیشتر) لااقل همیشه همین معیار را بکار میبرد. درست؟ ولی پویا اینکار را نمیکند. او در تحلیل مهمترین مسئله جامعه ما، شرایط کنونی اجتماعی در ایران، شیوه‌های دقیقاً متضاد با این "اصل اول" را بکار میبرد. ما در گذشته اشاره کردیم که پویا چگونه صحبت از این میکند که مبارزات تمام اقتدار و طبقات خلقی رشد عظیمی یافته است و حتی صحبت از این میکند که مبارزات انقلابی نیز رشد چشمگیری یافته است. (ص ۳۰-۱۴ پویا) و بنا بر این اگر پویا به این اصل اولش اعتقاد داشت میبایست نتیجه میگرفت که رشد جنبشهای توده‌ای و انقلابی بخاطر آگاهی سیاسی یافتن آنهاست. اما این نتیجه‌گیری مطابق میل پویا نبود. چرا که با این جمع‌بندی او مجبور میشد اعتراف کند که مبارزه مسلحانه انقلابی بی‌سوس باعث این رشد شده است، زیرا او نیروی دیگری را درون جامعه‌مان و در حال حرکت انقلابی نمی‌بیند. ولی اگر باین سادگی نقش مبارزه مسلحانه را در رشد آگاهی سیاسی و تاثیرگذاری آن بر کل جنبش قبول میکرد، دیگر بقیه این جزوه‌اش بیهوده میشد. او بدست‌خودش جواب خود و تمامی هم‌آواانش را داده بود. پس پویا چکار میکند؟ بنقل قولی که قبلاً هم آورد، بودیم برمیگردیم، "در مورد علت رشد کمی سه چهار ساله اخیر جنبش انقلابی تحلیلات مختلف شده. برخی آنها صرفاً معلول پیش‌گرفتن شدن خط چریکی و عطیات نظامی دانسته و برخی بکلی جدا از این جریان. با اعتقاد ما علت اصلی شرایط عینی جامعه و ضرورت‌های بوده که از شرایط زندگی و روابط اجتماعی این نیروها سرچشمه میگیرد. اما عطیات نظامی نیز بی‌تاثیر نبوده است."

(ص ۲۲)

پویا و همان کسی که در اولین اصل خودش معتقد است که حرکت توده‌ها در گرو آگاهی سیاسی است و از شرایط طبقاتی و ... خبری نیست، در جمله فوق بصورت يك ماتریالیست تمام عیار و یا بهتر بگوییم، عیّاری در لباس ماتریالیست ظاهر شده است. زیرا در آن جمله معین برای توضیح آن شرایط معین فقط بكمك نقش "ماتریالیستی" اومیتواند اهمیت مبارزه مسلحانه را کمتر بکند. (حتی او نیز نتوانست نقش مبارزه مسلحانه را نهی کند و گفت "بی تاثیر نبوده است") و اعلام کند "علت اصلی شرایط عینی جامعه و ضرورتها - فی بوده که از شرایط زندگی و روابط اجتماعی این نیروها سرچشمه میگیرد". حرکت توده‌ها که حرکت طبقات و اقتدار مختلفی را میبایست در برگیرد - در اصل اول پویا - در گرو آگاهی سیاسی است. ولی جنبش انقلابی، بخشی که از نظر تاریخی نیز پیشروانش عمدتاً از طریق ذهنی بکسب آگاهی و شروع مبارزه دست پیدا میکنند، بنظر پویا، بخاطر شرایط زندگی و روابط اجتماعی مبارزه کشیده شده‌اند. و چرا اینهمه تضاد؟ خیلی واضح است، چون فقط در این شیوه تحلیل معین است که هر کدام از این دو بحث را میتوان آنچنان ادامه داد که از آنها نتیجه‌ای علیه جنبش انقلابی گرفته شود. مسئله مهم در استدلالهای پویا در اینست که میباید باین نقطه، به ضد جنبش نوین انقلابی مسلح، ختمشوند و بنا براین در این راه هر استدلال که دست دهد مورد استفاده پویا قرار میگیرد.

این دیگر تنها ایده الیسم نیست بلکه اپورتونیسم بی پرستی و بی اصل و نسب است که ردای مارکسیسم لنینیسم بن تن کرده است. بهر حال این در مورد اصل اول پویا، بقول لنین "کائوتسکی" مارکسیست "ترهات و خلاف حقیقت عجیبی گفته است، زیرا مبارزه طبقاتی را "فرا موش کرده است" ... (انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - لنین، ج ۱، ص ۲۰ قسمت ۲، ص ۳۷، نقطه‌ها از لنین) پویا هم دچار همین نوع "فرا موشکاریها" شده است.



## بخش دو

تعلیم توده‌ها و اسکولاستیک پویا

اصل دوم پویا: "۲ - آگاهی سیاسی را با هیچ عمل نظامی و تروری نمیتوان به توده داد. برای آگاهی سیاسی دادن به توده باید بکار سیاسی، تبلیغ و تهییج و افشاکری سیاسی در بین توده پرداخت." (ص ۴۳-۴۴)

حال پویا میخواهد مکانیسم دستیابی به همان مقوله متافیزیکی ماوراء طبقاتی را توضیح دهد که او با نام آگاهی سیاسی معرفی کرده است. و بدین ترتیب اجزاء کامل تصورش از آگاهی سیاسی و پروسه کسب آنرا بر ایقان روشن میکند. ما در بخش اول توضیح دادیم که پویا، تصور میکند که کسب تئوری انقلابی، سوسیالیسم، اینست که "اول خود بیاموزیم تا بعد بکارگزارانتر بیاموزیم"، یعنی "آگاهی سیاسی" مقوله‌ای است که در تعدادی کتاب نوشته شده است. و تنها چیزی که باقی مانده اینست که پویا و شرکا، این کتابها را مطالعه کنند و بیاموزند.

مقوله آگاهی سیاسی، در نظر پویا، نه در پروسه مبارزه طبقاتی بلکه در پروسه مطالعه کتاب توسط روشنفکر بدست میاید و سپس توسط پیروان مشابهی بکارگران منتقل میشود. نکته اساسی در تقابل "عمل نظامی و ترور" با "آگاهی سیاسی دادن" در این نیست، که اولی دارای جنبه‌های نظامی است و دومی سیاسی بلکه در این است که اولی یک عمل، یک حرکت است و دومی مطالعه، بحث است. پویا فراموش میکند که هر عملی دارای محتوای سیاسی است و مبارزه نظامی، جنگ، بعنوان نهائی ترین شکل حل مسائل و تضادهای طبقاتی از ابزار غیر قابل صرف نظر کردن این مبارزه است. پویا فراموش میکند که تعلیم و آگاهی دادن در چند پرونده‌ای اتفاق میافتد. او از آگاهی سیاسی دادن "جلسات مطالعه کتاب و جلسات سخنرانی" را در نظر خود محسوم میکند. او فراموش میکند که عمل مبارزاتی مبارزه طبقاتی، بزرگترین معلمهاست. پویا نمیبیند که آگاهی سیاسی دارای وجوه متعددی است و اصولاً آگاهی سیاسی همیشه متحول است و در کلیت آن هیچ گاه توسط تنها یک شیوه معین کسب نمیشود، فرا گرفته نمیشود و اصولاً بوجود نیاید. بوجود آمدن، رشد، فرا گرفتن و آگاهی سیاسی بدین مفهوم سیاسی در پروسه مبارزه طبقاتی، در وجوه اشکال مختلف حاصل میگردد. در اینجا است که شرایط مادی جامعه طبقاتی، شرایط مشخص و عمل در رابطه با این شرایط مشخص تعیین کننده میشود.

پویا میخواهد تمام این آگاهی را به توده تعلیم بدهد. مطابق این پویاست که میشود فهمید منظور او از کسب آگاهی سیاسی چیست؟ طبقه کارگر باید کتابهای تئوریک بخواند تا از نظر سیاسی روشن بشود (شاید هم "توده" باید بخواند). پویا فریاد میزند، نه من از اعلامیه نوشتن و افشاکری سیاسی صحبت میکنم. میگوئیم درست است، پویا میخواهد که این توده اعلامیه‌های توضیحی پویا و شرکا، را بخواند

نا آگاهی سیاسی کسب کنند ( یک طریق دیگر هم برای کسب آگاهی سیاسی از طریق ذهنی وجود دارد و آنهم از طریق سخنرانیها و بحثهای دو طرفه، ولی پویا این طریقه را مشخصا و کاملا رد میکند ) . پویا در توضیح سازمانهای حرفه‌ای که هسته های ارتباطی تخیلی او با توده ها هستند، میگوید " روشن است که این هسته ها هیچگونه ارتباط مستقیم و سازمانی با توده نخواهند داشت و ارتباطشان صرفا از راههای

غیر مستقیم و بوسیله اعلامیه، شبنامه، نشریه و غیره است. " ( ص - ۲۰ تاکید از ماست ) که بهر حال صرفا اعلامیه، شبنامه و... را برای کار تعلیماتی، پویا مجاز میبیند ( ما به این مسئله بطور مفصل در بحث برخورد به تئوری سازمانهای حرفه‌ای پویا برخورد خواهیم کرد ) . ولی در کتیت همه این ابزارهای " اعطای " آگاهی سیاسی که پویا از آن صحبت میکند ( و آن بخشی که از آن صحبت نمیکند ) یک مشخصه مشترک وجود دارند . همگی آنها طرق صرفا ذهنی کسب آگاهی هستند . همان طریقه‌ای هستند که قرار است خود پویا در طی آن، بریده بریده هائی از مارکسیسم لنینیسم را از بر کند . اینها آن انواع مطالعه‌ای هستند که فاقد ارتباط ارکانیک تئوری با عمل اجتماعی یا مبارزه طبقاتی میباشند .

از اینروست که میگوئیم مخالفت پویا با آنچه که او " عمل نظامی و ترور " مینامد نه از اینروست که آنها " نظامی و ترور " هستند بلکه از اینروست که مبارزه مسلحانه، شیوه مشخص اجرای مبارزه - عمل اجتماعی - در جامعه ماست . و بهین ترتیب اگر هر شیوه مبارزه دیگری شکل غالب و منطبق بر اوضاع مشخص جامعه ما سیود باز هم پویا همین تئوریهها را در مورد آن اشکال مبارزاتی مطرح میکند . از نظر پویا، پیروسیه شناخت کاملا " از زیر گنابها " انجام میگردونه در میدان مبارزه طبقاتی . دید او از شیوه کسب آگاهی و شناخت، همان دید مکتب خانه ایست که در سیستم " آموزش و پرورش شاهنشاهی " فرا گرفته است .

پویا میخواهد همچون مکتب خانه های عهد بوق، طبقه کارگر ایران چهار زانو بر زمین بنشیند و کتاب ( تئوریک، یا شبنامه های پویا و شرکا ) را حلوش باز کنند، پویا و شرکایش هم همچون آخوند مکتبی - چوب خط در دست - بر کرسی صدر مجلس تکیه دهد و با صدای رسا " مبارزه سیاسی " را هجی کند و اگر هم بخواهند خیلی مارکسیست در اتشه شود، شاکر مکتبی هایش باید " آگاهی طبقاتی " را هجی کند و در پشت سر او، در حالیکه نیم تنه بالایشان را عقب جلو میبرند، جملات را دستجمعی تکرار نمایند .

بهر حال لازمست که از یک زاویه مشخص تر نیز به این اصل پویائیسم برخورد کنیم . آیا واقعا هیچ " عمل نظامی و تروری " به توده تعلیم نمیدهد ؟ آیا واقعا تعلیم آگاهی سیاسی باید با همان متد پویا انجام بگیرد ؟ ما اندا اینچنین تصویری نداریم . بسته به اینکه در چه شرایطی هستیم، چه نیرویها، تاریخچه و تضادهائی و... وجود دارند، انواع عملیات و مبارزات، تعلیم دهند و رساننده آگاهی سیاسی در درجات مختلفند . این شرایط مشخص برای جوامع مختلف و حتی در ادوار کوناگون یک جامعه معین، تاثیر پذیریهای متفاوت دارند و بنا بر این اگر یک نمونه تاریخی را ذکر کنیم، منظور ما هرگز برخورد قالبی بدان و استنتاج قالبی نخواهد بود ولی از آنجا که موضوع مورد بحث ما " اصل و باور " های پویا یعنی اصول عام هستند، برخورد به تاریخ گذشته بسیار روشن کننده خواهد بود، بدون اینکه این برخورد، برای انطاق قالبی یک شرایط دیگر به جامعه ما انجام بگیرد. در این مورد نمونه‌ای از انقلاب روسیه میآوریم . در سال ۱۹۰۵، مبارزات توده‌ای وسیعی در روسیه تزاری انجام گرفتند ( از حساسترین لحظات این دوران، قیام کارگران روسی و کشتار آنان در روز یکشنبه خونین است که توسط سربازان تزار انجام گرفت . این موج

اجتماعی در اوج خود به مبارزات مسلحانه، برقراری باریکاد های خیابانی و جنگهای چریکی در روسیه انجام میدند. مطابق نظر پویا، این عملیات نظامی میباید هیچ آگاهی سیاسی به توده ها ندهند ولی ببینیم لنین که خود رهبری عمومی این مبارزات را از طریق بلشویکها اداره میکرد، در این موارد چه میگوید "طبقه کارگر در جنگ داخلی درس عظیمی کسب کرده است. تعلیمات انقلابی پرولتاریا در یک روز بیش از آن پیشرفت که میتواندست در ماهها و سالها زندگی خسته کننده، ملال اور و اسفناک پیشرفت نماید" (لنین - آغاز انقلاب در روسیه، تاکید از ماست) جمله فوق را لنین در مورد "یکشنبه خونین" میگوید و باز از لنین میشنویم که "زمانی که عناصر بورژوازی و همصد ایان بیقید و شرطشان، سوسیال رفرمیستها، فضل فروشانسه در مورد "تعلیم" توده ها صحبت میکنند، آنها معمولا چیزی معلم مدرسه ای، کلاس درسی، چیزی که توده ها را دلسرد کرده و تعصبات بورژوازی را در آنها جا میاندازد در نظر دارند. (قابل توجه جناب پویا) تعلیمات واقعی توده ها هرگز نمیتواند از مبارزه مستقل سیاسی و مخصوصا انقلابی آنها جدا باشد. فقط مبارزه، طبقه استثمار شده را تعلیم میدهد. تنها مبارزه، به او (طبقه استثمار شده) مقدار توانش را مینمایاند، افق او را وسیع میکند، امکاناتش را رشد میدهد، ذهن او را روشن میکند و اراده اش را مصمم مینماید. به این دلیل است که حتی ارتجاعیون هم مجبور بودند اعتراف کنند که سال مبارزه، سال دیوانه، روسیه پدر سالاری را بخاک سپرد." (لنین - سخنرانی در مورد انقلاب ۱۹۰۵ - منتخب آثار - تاکید از ماست)

برای اینکه پویا ما را متهم به قالبسازی نکند برگردیم به ایران خودمان. جمله پویا را میخوانیم او میگوید با "عمل نظامی و ترور" هیچ آگاهی سیاسی به توده داده نمیشود و بعد اضافه میکند که باید "به کار سیاسی، تبلیغ، تهییج و افشاکری سیاسی در میان توده پرداخت". ما برای تسهیل بحث خود فرض می- کنیم که تبلیغ و افشاکری سیاسی بتوسط عملیات سیاسی - نظامی قابل اجرا نباشد (این یک فرض است، ما در آینده توضیح خواهیم داد که این فرض هم غلط است و نکته در اینست که عملیات سیاسی - نظامی بخش ارکانیک از یک مجموعه تبلیغ، تهییج و افشاکری است که در شرایط مشخص جامعه ما، نه بدون آن جوانب دیگر انتهائی جوابگوی مسئله است و نه آن جوانب دیگر بدون این عملیات سیاسی - نظامی، ممکن و موثر. اما برای تسهیل بحث با پویا فعلا از بقیه میگذریم) و فقط روی یک زمینه معین او را مورد سؤال قرار میدهم و میپرسم: چرا مبارزه مسلحانه نمیتواند تهییج کند؟ میدانیم که هدف مبارزه مسلحانه "تهییج" توده ها نبوده بلکه تبلیغ، ترویج و بسیج توده هاست ولی بهر حال عملیات رفقای چریک تاثیر تهییج کننده هم دارد. مثلا از پویا سؤال میکنیم آیا اعدام مزدوران ساواک، اعدام فاتح، اعدام افسران امریکائی تهییج کننده نبودند؟ ولی اگر تهییج کننده هستند چرا پویا لااقل نهیمن اندازه به تاثیر پذیری آنها قائل نیست؟ آیا این تهییج باعث تحرك بیشتر برخی عناصر در درون جنبش توده نمیشود؟ چرا پویا همه را نفی میکند؟ جواب واضح است. برای اینکه او بدنیال ابزاری برای حمله به جنبش نوین انقلابی ایران میکرد. وگرنه پویا نیز در بخشهای دیگر جزوه اش به اینچنین تاثیری از جانب مبارزه مسلحانه اعتراف کرده است که هر چند خبیثانه و کینه توزانه است ولی بهر حال اعتراف است. پویا میگوید "همانسان که این عملیات (سیاسی - نظامی) در دادن بسیاری از انقلابیون به دم تیغ جلا دادن رژیم مقصر بوده، در تهییج برخی از آنان و کشیدن نشان بد صفوف مبارزه نیز سهم داشته است" (ص ۲۳، تاکید از ماست) ولی چرا پویا در چند صفحه بعدی جزوه اش از اصلی صحبت میکند که کاملا متضاد نظر فوق است؟ پویا به چه مسئله ای میگوید تهییج؟ بدینجا میسریم که مسئله پویا در تقابل "عمل" و "حرف" است.

حتی در زمینه تهییج نیز او نقشی برای عمل قائل نیست و طرف مقابل او - توده ها - نقشی کاملاً غیر فعال دارند .

لنین میگوید " کائوتسکی بزرگترین اتوریته انترناسیونال دوم ، نمونه فوق العاده تیپیک برجسته ایست از اینکه

چگونه تصدیق لفظی مارکسیسم در عمل کار را بد آنجا کشانده است که مارکسیسم بس - " استروویسم " یا به " برنتانیسم " ( یعنی آموزش بورژوا - لیبرالی که مبارزه " طبقاتی " غیر انقلابی پرولتاریا را تصدیق دارد ، این آموزش با وضوح خاصی بتوسط استرووه نویسنده روس و برنتانو اقتصاد دان آلمانی بیان شده است ) تبدیل گردد . ما این موضوع را در نمونه پلخانف هم مشاهده مینمائیم . به کمک سفسطه های آشکار مارکسیسم را از روح زنده انقلابی آن تهی میسازند ، همه چیز را در مارکسیسم تصدیق میکنند ، بعجز طرق انقلابی مبارزه ، تبلیغ و تدارک آن و تربیت توده ها در این جهت بخصوص . " ( انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد ، لنین ، آ . م . جلد ۲ قسمت ۲ ، ص ۲۹ ، تاکید ها از لنین )

پویا نیز همین کار را میکند . او حاضر است همه چیز را در مارکسیسم تصدیق کند ( هر چند در این قضیه هم پایش میلنگد ) ولی مسلماً طرق انقلابی مبارزه ، تبلیغ و تدارک آن و تربیت توده ها در این جهت بخصوص " هرگز نمیتواند در تصویر پویا جایی برای خود پیدا کند .

## بخش سه

### مفتاح المفاتيح

اصل سوم پویا : " ۳ - توده‌ها را توده‌ها را تشکیلات ، با ایجاد سازمانهایی که مبارزات این توده‌ها بوسیله آنها رهبری میشود . یعنی سازمانهای توده‌ای که در هر شرایطی شکل متناسب با آن شرایط بپذیرد میتوان تضمین کرد . " ( ص ۴۳ )

در این اصل سوم پویا نیز باز اثری از شرایط مادی ، تضادهایی که بر مبنای آن ، توده‌ها حرکت می‌افتند ، وجود ندارد . از آنجا که در این مورد توضیح کافی داده شده است ، ما از این زاویه معین ، به پویا کاری نداریم . بنابراین حالت و بصورت ظاهر ، جمله بالا یک توضیح واضح و احاطه‌معمومانه است . هیچ انسانی که ادعای ذره‌ای عقل باشد نخواهد توانست ضرورت وجود تشکیلات برای مبارزه را نفی بکند . ( حتی انارشیستها نیز سازمانهای انارشیستی را طلب میکنند ) ولی این در موقعیست که تشکیلات را در عاضترین معنای آن ، در بر گیرنده هرگونه سازماندهی انسانها ، بحساب آوریم . حال از شما می‌پرسند که چگونه میتوان توده مبارزه را تضمین کرد ؟ جواب میدهید که با داشتن آن نوع تشکیلاتی که " در هر شرایطی شکل متناسب با آن شرایط بپذیرد بکیرد . " بر منکرش لعنت که بخواهد ضرورت تشکیلات را نفی کند . ولی تعریف آن تشکیلات در همین شکل عام - واقعا از کشفیات عظیم پویاست که او باید تا دیر نشده بعنوان شوخی روز به شب برساند . این جواب کلی پویا را بگیریید و توسط آن فکر کنید که ام مسئله پیچیده ، در هر علمی ، را نمیتوان جواب داد . هر مسئله مشکلی در مسائل سیاسی ، اقتصاد ، فیزیک ، شیمی ، ریاضی ، نجوم ، طبیعی ، زمین شناسی ، ... تا مسئله مشخص تئوری انقلاب در ایران ، حبشه ، آرژانتین و ... را میتوان بهمین شکل جواب داد . جواب پویا حلال مشکلات ، مفتاح المفاتيح است :

سؤال - انقلاب ایران به چه شکلی باید انجام گیرد ؟

جواب پویا - به آن شکلی که در هر شرایطی شکل متناسب با آن شرایط بپذیرد بکیرد .

سؤال - انقلاب آرژانتین و ایرلند به چه اشکالی باید انجام بگیرند ؟

جواب پویا - به آن اشکالی که در هر شرایطی شکل متناسب با آن شرایط بپذیرد بکیرند .

سؤال - ساختن یک موشک برای خارج شدن از منظومه شمسی باید به چه شکلی انجام بگیرد ؟

جواب پویا - به آن شکلی که در هر شرایطی شکل متناسب با آن شرایط بپذیرد بکیرد .

با این فرمولی که پویا بعد از سالها مطالعه در زیر کتاب به خیال خودش کشف کرده است ، او میتواند همه مسائل دنیا را جواب بدهد و اتفاقا او هم بهمین توهم دچار شده است . اما از بخت بد پویا او انچنان ذوق زده شده است که بعد از گفتن این جمله ترمز نکرده ، بلکه همچنان ادامه داده است و نتیجه‌اش هم این اثر هنری ایشان است . درست به اعتبار همین توضیح واضح است که در مورد " اصل و باور " شماره یک ، نوشتیم که پویا مسئله شرایط مادی را فراموش نکرده ، بلکه از ماتریالیسم بوئی نبرده است . وگرنه چطور میشود که توضیح مبارزه طبقاتی را لازم نبیند ولی این لاطاعات بیپوده را بعنوان یک اصل مطرح کند ؟

اما کمی وقت در مسئله نکات مهمتری را روشن میکند. پویا از هر سازماندهی و تشکیلی صحبت نمیکند، او در پی سازمانهای توده‌ای است. او در جمله اول میگوید "تداوم مبارزه را تنها با تشکیلات، با ایجاد سازمانهایی که مبارزات این توده‌ها بوسیله آنها رهبری میشود" میتوان تضمین کرد. و اگر جمله همینقدر معصوم بود میفکتم که پویا صرفاً یک احق پرگوست که ایتطور اصول عامی را سر هم میکند، ولی سپس پویا نوع مشخصی از این سازمانها را ضروری تشخیص میدهد. او بلافاصله نوع تشکیلات را توضیح میدهد...

"یعنی سازمانهای توده‌ای..."

بسته به اینکه منظور پویا از سازمان توده‌ای چه باشد، نوع تعبیر جمله او و محتوای سیاسی آن تغییر فراوانی میکند. فرض کنیم که او بگوید سازمان توده‌ای یعنی حزب، یعنی سازمان طبقه کارگر که توسط آن مبارزات انقلابی انجام میگردد و انوقت در اینصورت ما با بحثی روبرو هستیم که در اینجا مسئله ما نیست. اپورتونیستها همیشه ساختمان حزب طبقه کارگر را بعنوان الترناتیوی در مقابل شروع مبارزه مسلحانه قرار داده‌اند و در بهترین حالت، قائل بر این بوده‌اند که شروع مبارزه مسلحانه باید تا پس از تشکیل حزب طبقه کارگر به تعویق افتد. در مقابل این استدلال نیز انقلابیون معتقد به مبارزه مسلحانه اعلام داشته‌اند که این چنین درکی از حزب، وظائف و رسالتهای آن، یک درک مکانیکی است. ساختمان حزب در زمانیکه ضرورت‌های جنبش آنرا عملاً طلب کند در دستور کار انقلابیون قرار خواهد گرفت و بنا بر این رابطه حزب و مبارزه مسلحانه یک رابطه مکانیکی نیست و نباید برای دستیابی بحزب طبقه کارگر، دست روی دست گذاشت و مبارزه مسلحانه را بته و بی انداخت. این بحث هرگز ضرورت سازماندهی انقلابی و مستقل طبقه کارگر بر مبنای روشن و قاطع آید هولوژیک طبقه کارگر را نفی نمیکند. بلکه صرفاً به "حزب" - سازمان انقلابی طبقه کارگر - در چارچوب واقعی و دیالکتیکی آن برخورد میکند که تشکیل آن از ضرورت‌های مشخص جنبش نشأت میگیرد، ولی بحث پویا چیز دیگریست.

او میگوید تداوم مبارزه با ایجاد سازمانهای توده‌ای تضمین میشود. منظور پویا از سازمانهای توده‌ای، سازمانهای سوی سازمان انقلابی (حزب) است و اگر به واژه‌های معمول در جنبش برگردیم منظور او از سازمان توده‌ای، سازمان حرفه‌ای، چیزی بیش از اتحادیه‌ها (ترید یونیون) نیست. ما در جای خود، در آینده به این مسئله خواهیم پرداخت (فصل ۶ جزوه حاضر) و در اینجا فقط تا بدان حد بفصلهای آینده مراجعه میکنیم که بتوانیم بمنظور پویا از سازمانهای توده‌ای برسیم و بیبحث خود در مورد اصل سوم پویا ادامه بدهیم.

پویا میگوید: "اگر سازمانهای انقلابی باید بتوانند مبارزات توده را رهبری کنند، باید وسیله اتصال با توده را داشته باشند، و این وسیله نیز هیچ نیست جز ابزار تشکیلاتی. و این ابزار تشکیلاتی عبارتست از سازمان حرفه‌ای سازمانهای سوی سازمانهای انقلابی." (ص ۲۱) عبارت دیگر او میگوید سازمانهایی باید باشند که انقلاب را رهبری کنند و این سازمانها احتیاج سازمانهایی خواهند داشت که توده‌ها را متشکل بکنند و قلاب بین توده و سازمانهای انقلابی باشند. این قلاب همان سازمان توده‌ای، همان چیز است که در اکثر موارد از آن با اسم سازمان حرفه‌ای یاد میکند. و باز برای اینکه کاملاً مطمئن شویم زبان پویا را فهمیده‌ایم اشاره میکنیم باین عبارت او که "و طبیعی است که این سازماندهی را نباید با سازماندهی سازمان انقلابیون اشتباه کرد، یکی سازمان انقلابیون است و یکی سازمان توده‌ها، سازمان حرفه‌ای" (ص ۲۱۶) محتوای کار این سازمانها چیست؟ بطور وضوح در این سازمانها، کوشش برای رفاه حال کارگران و دفاع از حقوق صنفی آنها همه آن چیزهایی که یک اتحادیه کارگران انجام میدهد و (در صورت وجود



يك رهبری سازمان یافته انقلابی ( میتواند نقش خود را تا بعضی سطوح سیاسی نیز ارتقا دهد . بهرحال نکته‌ایکه برای بحث کنونی ما لازم بقدر است اینست که پویا از سازمانهای توده‌ای منظوری بجز اتحادیه‌های کارگری ندارد و بسیار آگاهانه اعلام میکند که این سازمانها سوای سازمانهای انقلابی هستند . ما این نکات را از نوشته‌های خود پویا نشان دادیم و حال برگردیم بسراج اصل سوم پویا .

پویا میگوید " تداوم مبارزه توده را تنها با تشکیلات و با ایجاد سازمانهاییکه مبارزاتین توده‌ها بوسیله آنها رهبری میشود . یعنی سازمانهای توده‌ای که در هر شرایطی شکل متناسب با آن شرایط بخود میگیرد میتوان تضمین کرد . " ( ص ۴۳ ) ما قبلا در مورد فرمول " انطور که در هر شرایطی شکل متناسب با آن بخود بگیرد " صحبت کردیم و اگر از این کشف عظیم پویا صرف نظر کنیم ، جمله‌اش را این میشود که تداوم مبارزه توده را تنها با سازمانهای توده‌ای میتوان تضمین کرد . حال میپرسیم که آیا این جمله اشکالی دارد ؟ آیا وجود سازمانهای توده‌ای بحد منافع انقلاب است ؟ ما میگوئیم ایدا اینچنین نیست . برعکس ، سازمانهای توده‌ای سازمانهای حرفه‌ای ، در صورتی که رهبری آنها در اختیار کمونیستها باشد ، در صورتیکه خود بههدف غائی و نهائی تبدیل نشوند ، میتوانند و باید در خدمت انقلاب قرار گیرند .

ولی آیا بحث پویا فقط همین است ؟ خبر . بحث بر سر اینست که در هنگام توضیح سازمانها سحرهای و در آنها ضرورت کوچک و بزرگ دیگر ، ارجحینتها ایمان را فراموش نکنیم و بدانیم هر که امر را در کجا قرار میدهم . ما در توضیح اصل اول پویا نشان دادیم که او چگونه آگاهی سیاسی را تاکید میکند ولی مبارزه طبقاتی را فراموش میکند . حال هم در اصل سوم او ، دوباره همین فراموشکاریها اتفاق افتاده‌اند . پویا اتحادیه‌ها را بعنوان بخشی که تداوم انقلاب را تضمین میکند ، تعیین نموده است ولی فراموش کرده است که در جریان بحث خود از ضرورت سازماندهی انقلابی صحبت بکند . و حالا است که نکته‌ایرا که در ابتدای بحث در سر اصل سوم پویا اشاره کردیم تغییر میدهم . ما در آنجا گفتیم که اصل سوم پویا بصورت ظاهر معصوم است و کار آنسها سحر است . اما حالا میبینیم که تئوری اکونومیستها و فرمیستهاست . دوباره تکرار میکنیم که بحث بر سر اهمیت کلی اتحادیه‌های کارگری و . . . نیست بلکه بحث بر سر اینست که این اهمیت در چه چارچوبی و در چه درجه اولیبتی تصویر میشود . بحث بر سر اینست که آیا سازماندهیهای انقلابی هم وجود دارند و برای آنها هم برنامه داریم یا نه ؟ بحث بر سر اینست که اگر اهمیت آنها را میبینیم ، رابطه سازماندهی انقلابی و " سازمانهای حرفه‌ای پویا " را چگونه تعیین میکنیم .

پویا مطابق معمول همه اپورتونیستها بعضی از اصول مارکسیسم لنینیسم را " فراموش " میکند . او در بخشی که تحت عنوان حزب دارد ، تادلان بخوهد ناخت و تاز میکند ، گرد و خاک میکند و حاضر است عزرائیل و جبرائیل را بشهادت بگیرد که او طرفدار حزب است و از همه اینها اسلحه‌ای میسازد که به چریکها حمله کند اما همین " معتقد بضرورت حزب " ، بصورتی که البته کاملا " اتفاقی " است ، " فراموش " میکند که در طی ادامه " اصل و باور " های خود ، حتی یکجمله کوتاه در این مورد بگوید که تداوم مبارزه به تشکیلات انقلابی نیاز دارد . او " فراموش " میکند بگوید که این تشکیلات انقلابی برای رشد انقلاب تضمین براتب مهتر از اتحادیه‌های کارگری هستند . اینها همانقدر اتفاقی هستند که در اصل اول پویا فراموش شده است از طبقه ، ضرورت مبارزه طبقاتی ، و شرایط مادی جامعه صحبت بشود . و تمام اینها را هم با اسم اینکه چریکها " فقر تئوریک " دارند و " مارکسیسم لنینیسم را نفهمیدند " بخورد خلق الله میدهد .

باین ترتیب اصل سوم پویا ، با تمام معصومیت ظاهریش تئوری عقب مانده ترین فرمیستها و ترید یونیونیستها

است. آنها نیز (لااقل آن بخش از آنها که اصول مارکسیسم را در حرف تصدیق میکنند) ادعا میکنند که مبارزات انقلابی و سازماندهی انقلابی لازم نیستند. منتهی! در ضمن بحث خود تاکیدشان را بر سر سازمانهایی میگذارند که بر درجه دوم و پس از سازمان انقلابی قرار دارند، یعنی نقطه تاکید خود را عوض میکنند. این "فراموشکاریها" همیشه باعث میشود که حرکت انقلابی را منحرف کرده و بجای آن اکونومیسم را بنشانند. باز هم برای نشان دادن یک نمونه تاریخی به لنین و "چه باید کرد؟" برمیگردیم، "هرگاه مفهوم مبارزه سیاسی برای سوسیال دموکرات تحت الشعاع مفهوم "مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت" قرار گیرد در این صورت طبعاً باید انتظار داشت که مفهوم "سازمان انقلابیون" همراهی وی کم و بیش تحت الشعاع مفهوم "سازمان کارگران" قرار گیرد. و این قضیه مورد واقعی هم پیدا میکند بقسمی که هنگام سخن درباره سازمان، درست مثل اینست که ما بزبانهای گوناگون حرف میزنیم. مثلاً هم اکنون صحبت با یکفر اکونومیست بسیار ثابت عقیده ای را بخاطر دارم که سابقاً موفق بشناسائیش نشده بودم. صحبت برساله "کی انقلاب سیاسی را انجام خواهد داد؟" کشید و ما هر دو بزودی باین عقیده رسیدیم که نقص عمده این رساله همانا نادیده گرفتن مسئله سازمان است. ما تصور میکردیم که دیگر با یکدیگر همفکریم - ولی... صحبت ادامه پیسید میکند و معلوم میشود که نظر ما با یکدیگر متفاوت است. هم صحبت من مولف را متهم میسازد که موضوع صندوقهای اعتصابی، انجمنهای تعاونی و امثال آن را نادیده گرفته است و حال آنکه نظر من بسازمان انقلابیون بود که برای (( عملی نمودن )) انقلاب سیاسی ضرور است. و از آن هنگامیکه این اختلاف نظر ظاهر شد... من دیگر بخاطر ندارم که بطور کلی حتی در یک مسئله اصولی با این اکونومیست توافق نظر حاصل نموده باشم! (لنن، چه باید کرد؟ ص ۳۹۰ - ۳۸۹) اینست نتایج "فراموشداری" پویا. پویا هفت "اصل و باور" را در صفحات ۴۲ و ۴۳ جزوه اثر یاد میکند و حتی یکبار از سازمان انقلابی حرف میزند. او یک اکونومیست تمام عیار و روراست است. بحث در مورد قسمتهای دیگر جزوه او نشان میدهد که چگونه این "فراموشداری" در مورد سازمان انقلابیون یک امر اتفاقی نبوده و بخشی از طرز تفکر او را تشکیل میدهد.

# بخش چهار

مارکسیسم لنینیسم یا پویا نیسم

اصل چهارم پویا : " ۴ - در شرایط دیکتاتوری وطن ماجز از طریق کار صد درصد مخفی سیاسی ، از هیچ طریق دیگری نمیتوان این سازمانها را بوجود آورد ، توده ها را متشکل کرد . " ( ص ۴۳ )

چند نکته موجز را در مورد این اصل روشن میکنیم . این اصل ، دنباله منطقی اصل سوم پویا است و جدا کردن این دو از یکدیگر مسئله را عوض نمیکند . نکته اولی که قابل ذکر است اینست که زمانی که پویا میگوید " صد درصد سیاسی " منظورش صد درصد غیر سیاسی - نظامی " است . " سیاسی " از نظر پویا در تقابل با " سیاسی - نظامی " قرار میگیرد و بهترین منطقی که تا حالا در این مورد از او دیده ایم همان بحث اصل سوم است . همین کسی که میخواهد صد درصد کار سیاسی بکند ، همان کسی است که سازمان انقلابی را ( که میتواند بطور عام صد درصد سیاسی باشد ) " فراموش " کرده بود و فقط از سازمانهای توده های یاد میکند و این اصل چهارم نیز بدنباله همان انجام میگیرد . اینجا هم بحث بر سر ایجاد سازمانهای توده ایست .

او اگر در فکر " سازمان انقلابی " بود و در آن موقع صحبت از کار صد درصد سیاسی میکرد ، میتوانستیم معنای لغت " سیاسی " را بهمان معنای متعارف جنبشی آن تعبیر کنیم . ولی او از آنچنان کار سیاسی صحبت میکند که میخواهد توسط آن سازمان توده ای را بوجود آورد . یعنی بزبان بی رودر بایستی و بدون خجالت اینکه او میگوید این مبارزه مسلحانه در ایجاد سازمانهای حرفه ای تاثیر ندارد ( همان اصل دوم پویا ) و بنا بر این نوع کاری هم که برای ایجاد اتحادیه ها میکنیم میباید این عنصر - مبارزه مسلحانه - را در برنگیرد و از این روش صد درصد سیاسی است .

او میخواهد " توده ها را متشکل " بکند ولی زینهار که در این راه تفکد بدستگیری ، چون این عمل فقط از طریق کار صد درصد سیاسی انجام میگیرد . اوجتی یک کلمه توضیح نمیدهد که اصولا اینچنین سازمانهای توده ای - متشکل کننده توده ها - چگونه سر نوشتی را در پیش رو خواهند داشت ؟ زمانی که روشن نشده است که چه سازمانی رهبری را در دست میگیرد - و بکجا میرسد و چه رابطه ای را با این سازمان توده ای برقرار میکند ، زمانیکه از تشکیلی که میباید رهبری اصلی انقلاب را در دست داشته باشد ، صحبتی بمان نیاید است ، پویا چگونه ایندهای را برای این اتحادیه ها پیش بینی میکند ؟

آینده این نوع سازماندهی واضح است . رژیم خونخوار و کارگر کش پهلوی تمام کوشش خود را بکار خواهد بست که از رشد و توسعه این سازماندهی جلوگیری کند ولی حتی اگر قادر بانجام این کار نباشد و سازماندهی توده های رشد بکند و سازمانهای زرد دولتی را عملاً متوقف بکند ، " لیبرالهایی " خواهند بود که در این سازمانها نفوذ بکنند و رهبری آنها را در دست بگیرند و حتی همین سازمانهای حرفه ای را ، با دست آورد های محدود - شان ریشه کن کنند . هیچ سازمان خلقی ، هیچ مبارزه توده ای واقعی نمیتواند بدون یک رهبری انقلابی ادامه وجود دهد و این از عقبانده ترین توهمات اکونومیستی است که انتظار دارد که بدون جواب گفتن بنیاز اساسی

جنبش - سازماندهی انقلابی - با این نوع سازماندهیها دلخوشکنی برای خود بوجود میآورد .

اگر پویا کوچکترین توجه واقعی به نوشتههای لنین در "چه باید کرد ؟" مینمود ، آنوقت حاضر نمیشد که در مقابل تمام بحثهای حاد لنین که بر ضرورت سازماندهی انقلابی تاکید میکند ، اینچنین اصل و باورهای را بیرون بدهد . بگذارید از همان کتاب "چه باید کرد ؟" نتایج تصورات پویا را نشان بدهیم . لنین میگوید که اتحادیههای صنفی یا باید قانونا مجاز باشند و یا دارای تشکیلاتی باند از آزاد باشد که "بقول آلمانها 1000 باشد که لزوم پنهانکاری برای توده اعضا" آن تقریباً بدرجه صفر برسد . قانونا مجاز شدن اتحادیه های کارگری غیر سوسیالیستی و غیر سیاسی در روسیه هم اکنون آغاز شده است و جای هیچگونه شبهه ای نیست که هر گام جنبش کارگری سوسیال دموکراتیک ما ، که بسرعت رو برشد می رود ، باعث فزونی و ترغیب کوششها - می شود که برای این مجاز شدن بعمل میآید - کوششهایی که بطور عمده از طرف هواداران رژیم کنونسی ولی تا حدی هم از طرف خود کارگران و نیز از طرف روشنفکران لیبرال بعمل میآید . پرچم این مجاز شدن اکنون دیگر از طرف واسیلیوفها و زویاتوفها افرشته شده و آقایان اوزروفها و ورسها وعده یاری به آنها داده اند و میان کارگران هم اکنون دیگر پیروان جریان نوین وجود دارند . و ما از این بعد نمیتوانیم این جریان را به حساب نیابوریم و تصور هم نمیرود که درباره اینکه چگونه این جریان بحساب آورده شود میان سوسیال دموکراتها دوقفیده وجود داشته باشد . ما موظفیم هر گونه شرکت زویاتوفها و واسیلیوفها ، ژاندارمها و گیشها را در این جریان فاش و برملا سازیم و نیات حقیقی این شرکتکنندگان را بکارگران بفهمانیم .

(لنین ، چه باید کرد ؟ ، ص ۳۹۳ ، ۳۹۴) و این در روسیه تزاری - در زمانی اتفاق میافتد که لنین و حزب سوسیال دموکرات - بعنوان یک تشکیک موجود و رهبری کننده از قبل وجود دارند و میتوانند اتحادیه های را بجلو ببرند ، با نفوذ آید تلوژیک و نفوذ سیاسی بورژوازی و حتی پلیس ، مبارزه سازمان داده شده براه بیاندازند . ولی در نقشه پویا ، همه این مسائل نادیده است ، بکار است ، و او میباید برنامه متشکل کردن توده ها - در سازمانهای توده ای - را بدهد و آن هم برای چه دلیلی ؟ برای اینکه پویا حکم میکند که این سازمانها بسیار حیاتی هستند . و آنوقت این سازماندهی نیز قرار است که مخفی هم باشد .

بهر حال از آنجا که اصل سوم مخصوصاً این اصل چهارم او ، اساس و عصاره تز پویا را تشکیل میدهد که در فصل ششم ما - در توضیح تز سازمانهای حرفه ای پویا - بوسعت بدان برخورد میکنیم ، در اینجا بیش از این بجزئیات وارد نمیشویم . این اشارات ما نیز فقط از این زاویه اهمیت دارند که میبینیم حتی بعد از صرف نظر کردن از ذهنیکریهای پویا ، بعد از فراموش کردن اینکه او برنامه هایش را از توی مغزش و یا از زیر کتاب بیرون میآورد ( و نه از جمع بندی شرایط مادی و عینی جامعه ) ، با تمام اینها این تزها هیچ گونه ربطی با اصول عام مارکسیسم لنینیسم نیز ندارند . این تزها از بیخ و بن ، تا مغز استخوان ، اصل و باورهای اکونومیستها و ایده آلیستها ، رویزیونیستها ، و فرمیستها هستند . آنها را میتوان تزهای پویائیسم بنامیم ولی مارکسیسم لنینیسم ؟ هسرگز !



## بخش پنجم

برخورد ایده آلیستی به طبقه کارگر

اصل پنجم پویا : " ه - طبقه کارگر بخاطر مجموعه شرایط شغلی و حیاتی خود بعنوان يك طبقه از همه دیگر طبقات و اقشار خلق برای روی آوردن به مبارزه پذیرش آگاهی سیاسی ، متشکل شدن و انضباط پذیری آماده تر است . و در جریان انقلاب نیز از همه پایدارتر و استوارتر است و مارکسیست - لنینیستها به همین دلایل طبقه کارگر را طبقه رهبری کننده انقلاب میدانند . " ( ص ۴۳ ، تاکید از ماست )

ما در توضیح اصول نظری پویا نشان دادیم که مارکسیستها مبارزه طبقاتی را عامل نهائی حرکت جوامع طبقاتی قرار میدهند و بنابراین میباید زاویه برخورد مارکسیسم لنینیسم را به انقلاب ، طبقه کارگر و ... نیز در همین جا روشن کنیم . باید روشن باشد که اولاً برخورد مارکس ، انگلس ، لنین و ... به طبقه کارگر هرگز يك برخورد "اخلاقی" نیست . یعنی مارکسیسم لنینیسم به طبقه کارگر باین لحاظ نگاه نمیکند که "بیچارهها فقیرند" و یا برعکس از طرف دیگر "اینها آدمهای جنگی ای هستند" .

پس اگر اینچنین برخوردی وجود نداشته باشد ، بعنوان يك مارکسیست لنینیست ، چگونه برخوردی به طبقه کارگر و انقلاب خواهیم داشت ؟ مارکسیسم لنینیسم بما میآموزد که ساختمان اقتصادی جامعه ، روابط تولیدی ، طبقات و ... را تعیین میکنیم و بر این بنواست که روشنا ، از ساختمان دولتی گرفته تا سنن و عادات ، فرهنگ و تاریخ جامعه ... مورد مطالعه قرار میگیرند و باین ترتیب روشن میشود که مرحله اجتماعی يك جامعه معین چیست ، تضاد های عمده آن جامعه چه هستند . در این چارچوب است که سپس طبقات اصلی انقلابی و ضد انقلابی را میتوان تعیین کرد و مرحله انقلاب يك جامعه را نیز تشخیص داد .

برای نمونه میتوانیم به کتاب "رشد سرمایه داری در روسیه" اثر لنین مراجعه کنیم . در پیشگفتاری از طبع دوم ( ۱۹۰۷ ) این کتاب ، لنین از تحلیل پایه اقتصادی جامعه باین ترتیب نتیجه گیری میکند " با این پایه اقتصادی ، انقلاب در روسیه ، اجباراً يك انقلاب بورژوازی خواهد بود . این تحلیل مارکسیستی مطلقاً غیر قابل انکار است ، این تحلیل نباید هرگز فراموش شود . این تحلیل باید بر تمام مسائل اقتصادی و سیاسی انقلاب روسیه اطلاق شود . اما انسان باید بداند آنرا چگونه بکار برد . يك تحلیل مشخص از موقعیت و منافع طبقات مختلف باینمثابه وسیله ای برای تشریح اهمیت دقیق این حقیقت ، در هنگام اطلاق بر این یا آن مسئله بکار رود . " ( لنین ، رشد سرمایه داری در روسیه ، چاپ انگلیسی ، ص ۳۴ ) با تعیین این ساختمان اقتصادی و موقعیت و منافع طبقات مختلف در جامعه است که نقش هر کدام از این طبقات را در انقلاب تحلیل و تبیین میکنیم . تاریخ جهان نیز بارها صحت این شیوه تفکر را که از زاویه موقعیت و منافع طبقات انجام میگیرد ، ثابت کرده است . لنین در همین پیشگفتار ، نوشته ۱۹۰۷ خود يك نمونه آنرا برای ما روشن میکند ، " تحلیل سیستم اقتصادی - اجتماعی و نتیجتاً ساختمان طبقاتی روسیه که در این کار ، بر بنای تحقیق اقتصادی و تحلیل نقادانه آمار عرضه شده ، حال در طول انقلاب توسط عمل سیاسی روبرو همه طبقات تایید شده است . اکنون

نقش رهبری کننده پرولتاریا کاملا آشکار شده است. " ( همان ، ص ۳۱ ) پس ، از نظر مارکسیسم لنینیسم اهمیت طبقه کارگر را در چه میبینیم ؟ چرا پرولتاریای روسیه نقش خود را بازی کرد ، که رهبری انقلاب را در دست گرفت ؟ زیرا منافع و موقعیت طبقاتی پرولتاریا این رسالت تاریخی را برای او تعیین میکرد . " وجود يك طبقه تحت ستم ، شرط حیاتی هر جامعه ایست که بر اساس اختلافات طبقاتی بوجود آمده است . بنا بر این رهائی طبقه تحت ستم ضرورتا مشمول بوجود آوردن يك جامعه نوین میگردد . اگر فرار باشد که طبقه تحت ستم بتواند قادر برهائی خود باشد ، در این صورت باید مرحله ای فرار سیده باشد که در آن نیروهای مولدهایکه تاکنون به وجود آمده اند و همچنین ضوابط متداول اجتماعی ، دیگر قادر باد ادامه بقا خود در کار یکدیگر نباشند . از میان تمام ابزار تولید ، طبقه انقلابی ، خود بزرگترین نیروی تولید حرا تشکیل میدهد . تشکیلات عناصر انقلابی بعنوان يك طبقه زمینه موجودیت تکوین یافته همه نیروهای تولیدی است که بطور کلی توانسته اند در دامن جامعه کهنه نضج یابند . " ( مارکس فقر فلسفه ، ص ۱۷۴ )

پس ، در تحلیل نهائی این موقعیت طبقاتی پرولتاریاست که به این طبقه رسالت انقلاب در جامعه بورژوازی را واگذار میکند و باز این موقعیت طبقاتی اقتدار و طبقات دیگر خلقی و ضد خلقی است که به آنها وابسته به موقعیت طبقاتیشان ، رسالت های انقلابی ثانوی و یا ضد انقلابی میدهد . " بین همه طبقاتیکه اکنون در مقابل بورژوازی قرار دارند تنها پرولتاریا ، يك طبقه واقعا انقلابی است . تمام طبقات دیگر بر اثر سرمایه بزرگ راه انحطاط و زوال میپیمایند و حال آنکه پرولتاریا خود شمره محصول صنایع بزرگ است . صنوف متوسط یعنی صاحبان صنایع کوچک ، سوداگران خرده پا ، پیشه وران و دهقانان ، همگی برای اینکه هستی خود را ، بعنوان صنف متوسط ، از زوال برهانند با بورژوازی زبرد میکنند . پس آنها انقلابی نیستند بلکه محافظه کارند . حتی از این هم بالاتر ، آنها مرتجع اند ، زیرا میکوشند تا چرخ تاریخ را به عقب بازگردانند . اگر آنها انقلابی هم باشند تنها از این جهت است که در معرض این خطرند که بصوف پرولتاریا راند میشوند ، لذا از منافع آنسی خود دفاع میکنند بلکه از مصالح آتی خود مدافعه مینمایند ، پس نظر خویش را ترك میگویند تا نظر پرولتاریا را بپذیرند . " ( کارل مارکس ، انگلس ، مانیفست حزب کمونیست ، ص ۵۱ )

باین ترتیب میبینیم که این موقعیت طبقاتی پرولتاریا است که اهمیت و رسالت خاصی باین طبقه میدهد . رشد جامعه سرمایه داری ، رشد صنایع بزرگ را به همراه میآورد و باین ترتیب در ساختمان کلی يك جامعه سرمایه داری ، اقتدار و طبقات میانه را رو بزوال و نابودی میرود . قدرت اقتصادی و سیاسی این اقتدار و طبقات تحلیل میرود و در عین حال قدرت اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر رشد میکند و بقول مارکس " طبقه انقلابی ، خود بزرگترین نیروی تولیدی را تشکیل میدهد . " شرایط معین اجتماعی طبقه کارگر که از تضاد کار و سرمایه ملهم میشود الزاما بتشدید مبارزات خود بخودی این طبقه میانجامد ( توجه کنید که این مبارزات خود بخودی است و اگر بحال خود گذاشته شوند ، مستقیما به ترید یونیونیسم بورژوازی خاتمه مییابند ) و بنا بر این بطور کلی زمینه مساعدی را برای پذیرش آگاهی سیاسی ، در دراز مدت ، پیدا میکند .

و باز به همین نحو است که فعالیت تولیدی پرولتاریا در زیر سلطه سرمایه داری و در صنایع بزرگ بآنها نظم ، تشکیک پذیری ، قابلیت های فنی و علمی بسیار مهمی میدهد . همینطور با رشد سرمایه داری است که تعداد کارگران نیز زیاد میشود ( هر چند که ارتش ناخیردکار نیز رشد میکند ) و بالاخره شرایط تولیدی طبقه کارگر ، او را در موقعیتی قرار میدهد که اجبارا سرسختترین نیروی انقلابی ، تا به آخر ، میشود . " زیرا فقط اوست که تا لحظه آخر دشمن ثابت قدم و مسلم حکومت مطلقه خواهد بود . فقط بین او و حکومت مطلقه است که صلح





و مصالحه امکانپذیر نیست. فقط در طبقه کارگر است که دموکراتیزم میتواند طرفدار بدون قید و شرط و بدون تزلزل، طرفداری که هیچ گاه بعقب نمینگردد پیدا کند. در هیچ یک از طبقات، دستجات و قشرهای دیگر اهالی خصوصیت نسبت بحکومت مطلقه بلا شرط نیست. دموکراتیزم آنها همواره بعقب نمینگردد. (لنین، وظایف سوسیال دموکراتهای روس، ص ۲۱۹، تاکید ها از لنین)

بنابراین اینچنین مشخصاتی، عموماً در مورد طبقه کارگر صدق میکنند ولی این مشخصات معلول موقعیت طبقاتی طبقه کارگرند. " فقط پرولتاریاست که میتواند تا آخرین لحظه دموکرات پیگیری و دشمن قطعی حکومت مطلقه باشد - و بنا بر موقعیت طبقاتی خود نمیتواند هم نباشد - " (همان، ص ۲۲۰) مارکس، انگلس، لنین و دیگر متفکرین و رهبران سوسیالیسم علمی همیشه این مشخصات طبقه کارگر - معلولهای موقعیت طبقاتی طبقه پرولتاریا - یعنی پدیده هائی از قبیل آمادگی برای رو آوردن بمبارزه، پذیرش آگاهی سیاسی متشکل شدن، پایداری در انقلاب و... را از امتیازات طبقه کارگر دانسته و تصریح میکنند که این امتیازات به طبقه کارگر امکان میدهند که رسالتهای تاریخی را رسالتهایی را که موقعیت طبقاتی آنها برای او تعیین میکنند، با سهولت و سرعت بیشتری به انجام برساند ولی هرگز طبقه کارگر را بخاطر دارا بودن این خصائل جدا نماندنی از موقعیت طبقاتی، طبقه رهبری کننده انقلاب نمیدانند. بهین دلیل زمانی که در این یا آن جامعه معین سرمایه داری نیز یک یا بعضی از این خصائل طبقه کارگر باندازه کافی رشد نکرده باشند مارکسیستها با در نظر گرفتن موقعیت طبقاتی طبقه کارگر، رهبری انقلاب را از آن او میدانند.

مثلاً در انقلاب روسیه، طبقه کارگر از نظر کمی بسیار کوچک بود و سهم بسیار کوچکی از جمعیت روسیه تزاری را تشکیل میداد ولی با تمام اینها، بعلت موقعیت طبقاتی میتوانست (و توانست) که نقش رهبری کننده خود را ایفا کند. لنین در همان پیشگفتار بر طبع دوم (۱۹۰۷) " رشد سرمایه دار در روسیه " با تحلیل از وقایع انقلاب ۱۹۰۵ چنین میگوید که " همین طور آشکار شده است که قدرت پرولتاریا در روند تاریخ بعد غیر قابل محاسبه ای عظیمتر از سهم او در کل جمعیت است. " (رشد سرمایه داری در روسیه ص ۳) لنین هرگز علت تعداد کارگران، در اقلیت بودن کارگران نسبت به دهقانان و... را دلیل کافی نمیدانست که بدان علت نقش طبقاتی پرولتاریا را ثانوی ارزیابی نماید. ولی کاملاً واضح است که اگر تعداد کارگران بیشتر میبود، این مسئله را بعنوان یک عامل مثبت دیگر محسوب مینمود. بدین ترتیب مارکسیسم لنینیسم هرگز علت معلول، موقعیت طبقاتی و نتایج این موقعیت طبقاتی را با هم مخلوط نکرده و بجای یکدیگر بکار نمیبرد. مارکسیسم لنینیسم بعلت موقعیت طبقاتی پرولتاریا، نقش رهبری کننده انقلاب را از آن این طبقه دانستهمولی در عین حال امتیازات گوناگون این طبقه در پیشبرد امر انقلاب را نیز در نظر میگیرد. با این توضیحات برگردیم بسراغ پویا و " اصل پنجم " .

" طبقه کارگر بخاطر مجموعه شرایط شغلی و حیاتی خود بعنوان یک طبقه از همه دیگر طبقات واقفتر خلق برای روی آوردن بمبارزه، پذیرش آگاهی سیاسی، متشکل شدن و انضباط پذیری آماده تر است. و در جریان انقلاب نیز از همه پایدارتر و استوارتر است و... " (ص ۴۳) اگر کاربرد واژه " شرایط شغلی و حیاتی " را بعنوان موقعیت طبقاتی بپذیریم ( که البته هیچ دلیلی نداشت اینچنین جمله بندی من در آوردی بکار برود. ما باشکالات این نوع جمله بندی در نمونه زیر برخورد میکنیم ) در این قسمت از اصل پنجم پویا، نکته صحیحی گفته میشود که ما هم قبلاً بآن اشاره کردیم که موقعیت طبقاتی پرولتاریا، یک سلسله نتایج معینی در برخورد

این طبقه مبارزه، پذیرش آگاهی، انضباط پذیری و... بوجود میآورد و اینها از امتیازات طبقه کارگر شمار میروند ولی جمله پوپا ادامه پیدا میکند که "... و مارکسیستلنینیستها بهمین دلائل طبقه کارگر را طبقه رهبری کننده انقلاب میدانند." (ص ۴۳)

این دیگر چه معجونی است؟ مطابق این دلائل اگر مجموعه‌ای از مردم آماده روی آوردن به مبارزه (مهم نیست چه مبارزه‌ای) و پذیرش آگاهی سیاسی (مهم نیست چه آگاهی سیاسی) و متشکل شدن و انضباط پذیری (مهم نیست که در کدام تشکیلات و با چگونه انضباطی) باشند، اگر در این مبارزه پایدار و استوار باشند، مارکسیستلنینیستها آنها را "طبقه رهبری کننده انقلاب" خواهند دانست.

این دلائل "مارکسیستلنینیستی" اصل پنجم را برداریم و بعد ببینیم موقعیت ارتش آلمان هیتلری چه میشود. ارتش آلمان هیتلری بخاطر مجموعه شرایط شغلی و حیاتی خود "یعنی اینکه شغل آنها ارتشی بود و در دوران رشد نازیسم حیات داشتند، بسیار آماده روی آوردن به مبارزه (مبارزه‌ای ارتجاعی، فاشیستی بودند). این ارتشیان بشدت آماده "پذیرش آگاهی سیاسی" (در مورد تئزهای فاشیستی هیتلر و شعار آلمان برتر از همه) بودند. این ارتشیان آمادگی خارق‌العاده در "متشکل شدن و انضباط پذیری" از خود نشان میدادند و بالاخره در جریان "انقلاب" (انقلاب نازیها که همان بخون کشیدن کارگران در آلمان و سپس بخون کشیدن جهان بود) پایداری و استواری از خود نشان دادند و حال اگر این "مارکسیستلنینیست" کبیر، این کاشف بزرگ عصر ما، در رویش پوپا، در آنجا میباید میگفت که این ارتش "طبقه رهبری کننده انقلاب" است.

در رویش پوپا بعضی (و نه تمام) معلولها، خصصتهای طبقه کارگر را بجای علت، بجای موقعیت طبقاتی پرولتاریا گذاشته و اینطور هجویاتی را از جملات نیمه خواننده و هرگز هضم نشده اش نشخوار میکند و بعد هم با وقاحت تمام بحساب همین اختراعات ایدئالیستی، برای مارکسیستلنینیستها تعیین تکلیف میکند.

واضح است که کسی که در اصل اولش بجای مبارزه طبقاتی، آگاهی سیاسی را علت حرکت تاریخ میدانند حالا هم باید بجای موقعیت طبقاتی، انضباط پذیری پرولتاریا را علت این بدانند که مارکسیستها این طبقه را طبقه رهبری کننده انقلاب میدانند. آخر با چه حساسی باید اینطور سیخکی برخورد کرد و کل یک طبقه را با "مجموعه شرایط شغلی و حیاتی" تعریف نمود و انوقت این بلا بترها را بسر طبقه کارگر و نقش آن آورد؟

اصلاً سؤال میکنیم چرا این اصل آورده شده است؟ چه چیزی را میخواهد ثابت بکند؟ واضح است که اگر بجای فهم اصول اولیه مارکسیسم لنینیسم و شناخت مکانیزم حرکت اجتماع، مفرداتی جملات از بر شده مثل - فیزیکی وایدئالیستی گذاشته شود، هنگامیکه مارکسیسم لنینیسم، طبقه کارگر، مبارزه طبقاتی، سوسیالیسم و... به ابزاری متافیزیکی برای حمله به مبارزه انقلابی تبدیل شوند، "اصل و باور"ها چیزهایی بهتر از این یاوه‌های در رویش پوپا نخواهند بود و "بالاخره ثالثاً علت دیگر اینکه این فرضیه برای اولین بار امکان جامعه شناسی علمی را بوجود آورد اینست که فقط ضوابط ساختن مناسبات اجتماعی به مناسبات تولیدی و ضوابط کردن مناسبات اخیر به سطح نیروهای مولده بود که پایه محکمی برای تجسم سیر تکامل صورتبندیهای اجتماعی بمشابه پروسه تاریخ طبیعی بدست داد. و این هم بخودی خود واضح است که بدون چنین نظریه‌ای علم اجتماع هم نمیتواند وجود داشته باشد (مثلاً سوبژکتیویستها با اینکه مطابقت داشتن پدیده‌های تاریخی را با قوانین معینی قبول داشتند باز هم قادر نبودند بتکامل تدریجی آنها بمشابه پروسه تاریخ طبیعی بنگرند و دلیل آن هم

این بود که آنها روی ایده‌ها و هدف‌های اجتماعی بشری متوقف می‌شدند و نمیتوانستند این ایده‌ها و هدف‌ها را به مناسبات مادی اجتماع تاویل نمایند (۰) ( لنین ، دوستان مردم کیانند ، ص ۱۲۱-۱۲۰ ، تأکید از لنین ) و حال است که می‌فهمیم چرا پویا نیز علی‌رغم اینکه از مقولات " مارکسیستی " صحبت میکند ، هرگز نمیتواند آنها را به " مناسبات مادی اجتماع تاویل " نماید . او یک سوبژکتیویست ، یک ایده‌آلیست پر مدعا است که از درک مادی تاریخ بوئی نبرده است .

www.KetabFarsi.com

## بخش ششم

### تغلب در روش پویا در روش تفلیسی

اصل ششم پویا : " ۶ - هر چه جوامع بیشتر بسوی سرمایه‌داری شدن پیش بروند این طبقه از نظر کمیت افزونی یافته و نقشش از نظر کمی نیز در پروسه انقلاب اهمیت بیشتری مییابد . تا جائیکه در جامعه سرمایه‌داری درست همین نکته ماهیت انقلاب را در گرو ساختن ، انقلاب را سوسیالیستی میکند . " (ص ۴۳)

این اصل ششم دیگر واقعا گسست اصول و باورهای نظریه‌توریسین نوظهور ، کاشف کبیر ، کریستف کلب ایرانی ، در روش پویای بیهمتاست . چیزی که در همان برخورد اول توی ذوق میزند " ماتریالیستی " بودن این اصل است . آنقدر " ماتریالیستی " که دیگر هیچ چیزی را که جسم نداشته باشد - منجمله شعور و آگاهی سیاسی - ابدًا بحساب نمیآورد . میگویند نه به آن شوری شور ، نه به آن بی‌نظمی . نه به آن اول پویا که همه چیز در آگاهی سیاسی خلاصه میشود و نه به این اصل ششم که کمیت پرولتاریا ماهیت انقلاب را سوسیالیستی میکند .

از این زاویه ، ما در همان بحث روی اصل اول باندازه کافی توضیح دادیم که چگونه ماده و شعور با هم رابطه متقابل دارند و شعور در تحلیل نهائی از ماده تبعیت میکند و لزومی به بحث بیشتر در این زمینه اش نمیبینیم .

اما این نکته تعجب ما را از در روش پویا کم نمیگذرد . آخر مگر همین در روش نیست که در اصل اول میگوید ، " حرکتتوده‌ها برای مبارزه و کشیده شدن نشان به پیکار سیاسی علیه دشمن در گرو آگاهی سیاسی یافتن آنهاست پس چطور میشود که در اصل ششم ( از اصول جهان بینی در روش ) بیکباره میگوید " . . . در جامعه سرمایه‌داری درست همین نکته ( فزونی کمیت پرولتاریا ) ماهیت انقلاب را در گرو ساختن ، انقلاب را سوسیالیستی میکند . " ۳

مگر " انقلاب " ، " ماهیت انقلاب " و " انقلاب سوسیالیستی " که در اصل ششم آمده‌اند نباید حدودا چیزی شبیه " مبارزه و کشیده شدن نشان به پیکار سیاسی علیه دشمن " باشند که در اصل اول آمده‌اند ؟ ولی اگر اینطور رابطه‌ای برقرار است پس چرا مبارزه و کشیده شدن به پیکار سیاسی علیه دشمن در گرو آگاهی سیاسی است ولی در گرونی ماهیت انقلاب و سوسیالیستی شدن انقلاب به این چیزها احتیاج ندارد ؟

در روش آنقدر منزلت است که بتریک اصل ، ایده‌الیست رویا زاست و در اصل دیگر ، آنقدر " ماتریالیست " است که چون جامعه سرمایه‌داری میشود ، کمیت پرولتاریا افزایش یافته نقشش از نظر کمی اهمیت بیشتری مییابد ، " تا جائیکه در جامعه سرمایه‌داری درست همین نکته ماهیت انقلاب را در گرو ساختن ، انقلاب را سوسیالیستی میکند . "

در اصل قبلی پویا هم کمی توضیح دادیم که رشد سرمایه‌داری و ایجاد صنایع بزرگ ، رشد کمی پرولتاریا را در بردارد و این رشد کمی نیز میتواند در ایفای رسالت تاریخی ای که بعهده این طبقه گذارده شده ، نقش تسریع کننده را بازی کند ، اما این کجا و ادعای پویا که " درست همین‌نکته ماهیت انقلاب را در گرو

میکند، انقلاب را سوسیالیستی میکند. مارکس در این مورد میگوید: "ولی شرایط کمابیش مساعدی که در درون آن کارگران مزدور بحفظ و تکثیر خویش میبرد از ندهد به هیچ وجه خصلت بنیادی تولید سرمایه‌داری را تغییر نمیدهد. همچنانکه تجدید تولید ساده دائما مناسب‌تر سرمایه‌داری را از نو بوجود میآورد. یعنی از سوئی سرمایه‌داران و از سوی دیگر کارگران را تجدید تولید میکند. همان‌طور تجدید تولید در مقیاس وسیع‌تر یا انباشت، مناسب‌تر سرمایه‌داری را بمقیاس وسیع‌تر تجدید تولید میکند یعنی در یک قطب سرمایه‌داران بیشتر یا سرمایه‌داران کلفت‌تر و در قطب دیگر مزدوران بیشتر بوجود میآورد. تجدید تولید نیروی کاریکه لاینقطع باید بشتابد وسیله ارزش‌افزایی به سرمایه بیبوند، امکان جدا شدن از آن را نداشته باشد و تبعیتش از سرمایه فقط بوسیله تعویض افراد سرمایه‌داری که نیروی کار به آنها فروخته میشود پوشانده‌گردد، در واقع یکی از عوامل تجدید تولید خود سرمایه را تشکیل میدهد. بنابراین انباشت سرمایه عبارتست از تکثیر پرولتاریا." (کارل مارکس کاپیتال، فارسی ص ۵۲۳)

توجه داشته باشیم که مارکس میگوید تکثیر پرولتاریا بهیچ وجه خصلت بنیادی را تغییر نمیدهد. و "انباشت سرمایه عبارتست از تکثیر پرولتاریا" و در مقابل این نکات است که پویا اظهار میکند تکثیر پرولتاریا یعنی تغییر ماهیت انقلاب، یعنی انقلاب پرولتری! البته از نظر مارکس و انگلس، رشد کمی طبقه کارگر، یک امتیاز این طبقه در ایفای رسالت‌آئینش محسوب میشود. رشد کمی طبقه کارگر نیروی بیشتری را برای مبارزه وارد میکند و در تمام این پروسه نیز، قوانین اقتصادی جامعه نقش‌نهائی را بازی میکنند ولی هیچ‌کدام از اینها بدین ختم نمیشوند که این کمیته طبقه کارگر است که ماهیت انقلاب را سوسیالیستی میکند. تا زمانیکه فقط صحبت از افزایش کمی طبقه کارگر باشد، سرمایه‌داری قادر باد امحیای است.

"تنها کافی نیست که در یک قطب شرایط کار بشتابد سرمایه‌گرد آید و در قطب دیگر انسانهای فرار گیرند که چیزی جز فروش نیروی کار خویش ندهد باشند. و نیز وادار ساختن آنان به فروش و اطلبانه نیروی کارشان کفایت نمیکند. در تداخل تولید سرمایه‌داری طبقه کارگر رشد مییابد که از حیث تربیت، سنت و عادت، خواستها و توقعات این شیوه تولید را مانند نواحی طبیعی مسلم تلقی میکند. سازمان روند تولید سرمایه‌داری رشد یافته هر مقاومتی را در هم میشکند و ایجاد دائمی جمعیت نسبی از قانون عرضه و تقاضای کار نگاهداری میکند و بالنتیجه دستمز را در حد و دیکه بمقتضای احتیاجات ارزش‌افزایی سرمایه‌است نگاه میدارد و فشار گنگ و نهانی مناسبات اقتصادی، سیادت سرمایه‌دار را بر کارگر مسجل میسازد." (همان، ص ۶۴۲)

پس در تحلیل نهائی، قوانین حرکت اجتماعی که به انقلاب سوسیالیستی میرسد چیست؟ واضح است پروسه تکامل سرمایه‌داری و مبارزه طبقاتی، شرط بنیادی تولید سوسیالیستی است ولی آیا از این پروسه تکامل میتوان به آنگونه نتیجه‌گیری رسید که پویا انجام میدهد؟ برای جواب این مسئله به لنین مراجعه میکنیم. لنین در "چه باید کرد؟" به انواع نظریات اکتونومیستی برخورد نموده و آنها را افشا مینماید. یکی از انواع این اکتونوم-میسنها را کسانی میداند که از "پر بهاران بنقش‌نصر آگاه و غیرسخن‌میرانند" و میگوید که این خطای فاحشی است و در ادامه استدلال خود، سخنانی را از قول کائوتسکی میآورد (در زمان ایراد این سخنان، کائوتسکی هنوز یک مارکسیست است و نه یک رویزونیست) و نظرات ارائه شده نیز مورد تایید لنین هستند و از این

رو است که لنین سخنان او را درباره طرح برنامه نوین حزب سوسیال دموکرات اطریش شاهد می آورد :

بسیاری از ناقدین روبریونیست ما تصور میکنند که گویا مارکس مدعی بوده است که تکامل اقتصادی و مبارزه طبقاتی نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه مستقیماً معرفت ( ( تکیه کلام از ک . کائوتسکی است ) ) بلزوم آن را هم بوجود می آورد . اینست که این ناقدین اعتراض میکنند که بطور کشور انگلیس که سرمایه داری در آن از همه کاملتر است ، بیش از همه از این معرفت دور است . از روی این طرح ممکن است چنین تصور کرد که کمیسیون تنظیم کننده برنامه اطریش هم با این نظر با اصطلاح ارتد کسال مارکسیستی که بطرز فوق الذکر رد میشود ، شریک است . در این طرح گفته میشود : ( هر قدر تکامل سرمایه داری بر کمیت پرولتاریا میافزاید همانقدر هم پرولتاریا ناگزیر میگردد و امکان حاصل مینماید بر ضد سرمایه داری مبارزه کند . پرولتاریا رفته رفته درک میکند ) که سوسیالیسم ممکن بوده و ضروری است . هرگاه چنین رابطی قائم شویم ، آنوقت بنظر میاید که معرفت سوسیالیستی نتیجه ناگزیر و مستقیم مبارزه طبقاتی پرولتاریا است . و حال آنکه این بهیچ وجه صحیح نیست . بدیهی است که سوسیالیسم ، بمثابه یک آموزش ، همانقدر در روابط اقتصادی کنونی ریشه دارد که مبارزه طبقاتی پرولتاریا در آن ریشه دارد و عیناً نظیر این مبارزه طبقاتی همانقدر هم از مبارزه علیه فقر و مسکنتودها ، که زائیده سرمایه داریست ، ناشی میگردد ، لیکن سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی یکی زائیده دیگری نبوده ، بلکه در شرایط پدید بوجود میآیند - و پیدایش آنها معلول مقدمات مختلفی است . ( لنین ، چه باید کرد ، ص ۲۹۰ - ۲۸۹ )

با این بحث ما در حقیقت عصاره اساسی " اصل و باور " های پویا را شکافتیم و نشان دادیم که چگونه پویا با یک اصل ایدئالیستی ( اصل اول ) شروع میکند و در آخر چگونه به اکتونومیسیم در میغلطد و منتهی لاطائلات را بعنوان اصل و باورهای مارکسیسم لنینیسم تحویل خلائق میدهد . ولی هنوز یک نکته باقی مانده است . ما قبلاً توضیح دادیم که از نظر پویا تمام عبارات و مولات مارکسیسم لنینیسم فقط ابزاری برای حملات او علیه مبارزه مسلحانه هستند . او اصلها را اول و دوم را در فیها برای طرح یک " بنای تئوریک " برای حمله بچریکها و جنبش نوین انقلابی مسلح مطرح میکند . اما اصلهای سوم تا ششم ، سه نسخه اصول ایدئو-آلیستی ای هستند که بصورتی زنجیره ای پایه های تئوریک اکتونومیسیم پویا را تشکیل میدهند . او میخواست به مبارزه مسلحانه حمله کند و برای اینکار مجبور بارائه آلترناتیو بود و در این ارائه آلترناتیو به اکتونومیسیم و ذهنی گرائی در غلطید . در راه اجرای برنامه حمله به مبارزه مسلحانه ، پویا از چند جزوه و کتاب استفاده میکرد ولی مهمتر از همه اثر داهیان لنین " چه باید کرد ؟ " ، ابزار حمله را تشکیل میداد . نوشته لنین که برای شرایط مشخص روسیه تزاری تهیه شده مسلماً نمیتواند مومور در ایران اجرا گردد و فقط این اپورتونیستهای بیعمل هستند که بدون احساس مسئولیت میتوانند جملاتی را از این کتاب بریده و در مقابل چارچوب تئوریک مبارزه در ایران قرار دهند .

پویا هم همینکار را کرد ( و یا در نظر داشت انجام دهد ) . او در بسیاری موارد لغات ، جملات و حتی شیوه های استدلال لنین را تحریف کرده و یا استدلالهای معینی از آن زمان در روسیه را تعبیر شکل داده و بعنوان نظریات ابتکاری و اصل شخصیش تحویل خواننده میدهد . ولی از آن زمان که اینچنین جملاتی که از من خلاق و زنده اجتماعی بریده میشوند ، دیگر محتوای واقعی خود را از دست میدهند و حتی در صورت استفاده بدون تحریف از آنها ، در ردی در او نمیکند . فقط آن نظراتی برایها نابلت استفاده دارند که در شرایط مشخص ما معما قابل انطباق باشند و چهارچوب عمومی نظریات لنین مسلماً پایه اساسی این نظریات



را تعیین میکنند . اما استفاده از نوشته‌های لنین نیز احتیاج به ظرفیت‌معینی دارد که در پروسه مطالعه و مبارزه ( افلا از نوع "مبارزات" خارج از کشوری ) بدست می‌آید . فهم بهتر و دقیقتر مسائل و مشکلات و راه‌حل‌های لنینی را تسهیل میکند . ولی پویا در سال‌های اخیر گرفتار "مطالعه در زیر کتاب" بوده است و نه گرفتار مبارزه . آنوقت است که حتی استفاده از این نوشته‌ها ، حتی بصورت بریده‌هائی از متن خلاق و زنده ، مشکلی میشود . دیگر نقل قول آوردن هم تیری است در تاریکی .

کسی که زمینه عمومی بحث را نفهمیده باشد و مخصوصا اگر کسی هم خرفت و کم هوش تشریف داشته باشد و در عین حال بخواند بعنوان عالم دهر و انقلابی سرختر از سرخ ادعای معلومات بکند ، گافهائی میزند که در عین حندهداری گریه‌آور است . اصل ششم پویا هم از این قبیل گافهائی خنده‌دار گریه‌آور است . برای توضیح بهتر مسئله لازم است که یکبار دیگر به " اصل " پویا مراجعه کنیم . او میگوید ، " هرچه جوامع بیشتر بسوی سرمایه‌داری شدن پیش بروند این طبقه از نظر کمیته‌افزونی یافته و نقشش از نظر کمی نیز در پروسه انقلاب اهمیت بیشتری مییابد . ناجائیکه در جامعه سرمایه‌داری درست همین نکته ماهیت انقلاب را در گون ساخته ، انقلاب را سوسیالیستی میکند . " حالا یک جمله هم از " چه باید کرد ؟ " می‌آوریم ، " هر قدر تکامل سرمایه‌داری بر کمیت پرولتاریا می‌افزاید همانقدر هم پرولتاریا ناگزیر میگردد و امکان حاصل مینماید بر ضد سرمایه‌داری مبارزه کند . پرولتاریا رفته رفته درك میکند که سوسیالیسم ممکن بوده و ضروری است . " ( چه باید کرد ؟ ص ۲۹ ) این دو جمله باهم شبیه هستند . اینطور نیست ؟ کمی دقیقتر جمله‌ها را با هم مقایسه کنیم :

هرچه جوامع بیشتر بسوی سرمایه‌داری شدن پیش بروند ( هر قدر تکامل سرمایه‌داری ... ) این طبقه از نظر کمیته‌افزونی یافته و ( بر کمیت پرولتاریا می‌افزاید ) نقشش از نظر کمی نیز در پروسه انقلاب اهمیت بیشتری مییابد ( همانقدر هم پرولتاریا ناگزیر میگردد و امکان حاصل مینماید بر ضد سرمایه‌داری مبارزه کند ) ناجائیکه در جامعه سرمایه‌داری درست همین نکته ماهیت انقلاب را در گون ساختند و انقلاب را سوسیالیستی میکند ( پرولتاریا رفته رفته درك میکند که سوسیالیسم ممکن بوده و ضروری است ) .

جمله بندی ، شیوه استدلال ، نکات آورده شده همه یکی هستند . فقط در قسمت آخر ، جمله ای که از " چه باید کرد ؟ " نقل کردیم صحبت از این میکند که پرولتاریا درك سوسیالیسم نائل می‌آید و اصل ششم پویا پویا ، گامی از آتش را اغتر... نه تنها درك سوسیالیسم بلکه مجموعه تغییر ماهیت انقلاب را باین طبقه نسبت میدهد ( باز هم بگویید که پویا به طبقه کارگر اهمیت میدهد ، واقعا که شما آدم‌های بی انصافی هستید ) .

همانطور که در قبل هم توضیح دادیم پویا در چندین و چند مورد كوچك و بزرگ دیگر هم لغات ، نوع جمله ، و ... لنین را بعمود و بی‌عمود از " چه باید کرد ؟ " گرفته و بکار میبرد که در بعضی موارد قبول میکند که " تکه‌هائی از لنین " هستند و در بعضی موارد هم زیرجلگی بحساب خودش میکند . این اصل ششم پویا هم از همان مواردی هستند که پویا جمله " چه باید کرد ؟ " را بحساب خودش گذاشته ، یعنی بعضی لغات را اندکی تغییر شکل داده ، نتیجه‌گیری آخری را " رادیکالتر " کرده - یعنی بجای درك سوسیالیسم پویا تا خود انقلاب سوسیالیستی به پیش رفته و ... ولی بهر حال متأسفانه اینکه در بالا انجام دادیم بخوبی نشان میدهد که جمله پویا از " چه باید کرد ؟ " در دیده شده است .

اما ... و این اما همان کافی است که پویا مرتکب شده است . جمله ای که پویا از " چه باید کرد ؟ " به

انبوقت پویا از قول نویسند " همین‌سطور میگوید که مطابق نظر رفیق احمدزاده کمونیستهای ایران هیچ وظیفه‌ای در قبال طبقه کارگر وطن خود ندارند! یک بار دیگر برفیق احمدزاده برگردیم، " ما چکار باید بکنیم؟ در برابر جنبش کمونیستی ایران چه راهی قرار دارد؟ جنبش کمونیستی چگونه میتواند خود را پیشرو واقعی مبارزه ضد امپریالیستی خلق ما مبدل سازد؟ چگونه میتواند خود را از گند ابعویط روشنفکری که اساسا در آن قرار گرفته است بیرون بکشد، با توده‌ها ارتباط عمیق برقرار کند؟" ( همان، ص ۱۳۲) تاکید از ماست) و در جواب به اینچنین سئوالان نیست که "مبارزه مسلحانه، عم امتراژی هم ناکیک" تالیف میشود.

انبوقت پویا مدعی میشود که طبق نظر رفیق احمدزاده کمونیستهای ایران هیچ وظیفه‌ای در قبال طبقه کارگر وطن خود ندارند. این دیگر یک دروغ بیشرمانه کیف است. این دیگر بحث درون خلقی نیست، بلکه شیوه‌های دروغ‌سازی ساواک است. پویا میتواند بگوید که او - یعنی پویا - فکر میکند که نتیجه نظر رفیق احمدزاده چنین است که هیچ وظیفه‌ای برای کمونیستها در برابر طبقه کارگر نمیینند ( در آنصورت ما هم فقط مواضعش را تحلیل میکنیم و زمانی که استدلال منطقی ندارد افشایش میکنیم و ناطق بودن نظریه اش را نشان میدهم) ولی پویا نمیتواند اینچنین تهمت را مستقیما بعنوان نظریه رفیق احمدزاده بسازد و تحویل بقیه بدهد. آنها تیکه اینچنین دروغهایی را میسازند، همچون عال رژیم صفوی، پهلوی رفتار میکنند و نه چون عناصری درون خلقی. پویا نمیتواند تمام نوشته‌های رفقا احمدزاده، پویان... ( در ضمیمه درون نقل قول فوق الذکر احمدزاده) را فراموش کند و باز هم بعنوان یک بحث درون خلقی اینچنین دروغهایی را بسازد.

پویا چکار کرده است؟ او تحت عنوان اینکه رفقای انقلابی "فکر شوریک" دارند، مفاداری لاطا:لات ایده آلیستی و مفاداری جملات بریده از زمین تحویل داده ( از تطلب او در مورد اصل نشم صحبت نمیکنیم) ولی تئوری خود او چیست؟ دیدیم که "اصل و بارهای" پویا چه مجموعه متعنی از توییهات رفرمیستی تا وا-ضحتترین نوشته‌های اگنومستی است و همه اینها عم بر مبانی ایده آلیستی بودند. دیدیم که چگونه این نوشته‌ها، سراپا متناقض بودند. و چرا اینطور است؟ مگر نه اینکه او همینها را هم می کرده است که از نوشته‌های رهبران کبیر مارکسیسم لنینیسم بدزدند؟ بله، او این سعی را بکار برده، ولی تمام تئوریهای پویا در یک پیروسه مطالعه کتابی بدست آمده‌اند و نه در پیروسه مبارزه انقلابی. او این تئوریها را از این زاویه از کتابهای مختلف بیرون کشیده که میخواسته بحدش تئوری انقلابی ایران - به آتش شعله‌ور در حاصد ما - حطه کند. بنابراین دیگر بکار بردن بریده‌هایی از جملات لنین مارکس و... نه تنها انقلابی نیستند بلکه اصولا میتوانند در خدمت هر نوع هدفی حتی ارتجاعی هم قرار بگیرند.

زمانیکه اینچنین کینه‌توزانه به تحریف نوشته‌های انقلابیون دست بازیده میشود، زمانیکه در تحت عنوان مارکسیسم لنینیسم و "سخنی با یونندگان انقلاب ایران" اینچنین دروغهای بیسروتهی ساختند میشود، ما آنها نمونه مقالات مبلد فردوسی را در مقابل خود میبینیم. نویسندگان مبلد فردوسی از این صحبت میکنند که "اگر باید با مارکسیسم شوریک از در مسالمت و مدارا در آمد، درست بخاطر استفاده از این سلاویه مارکسیسم در حال عمل میباشد که بهر صورت محافل، دستجات، تشکیلات و احزاب مارکسیستی شاهر میگردانند حراسانی، مبلد فردوسی، شماره ۱۱۷۴، ص ۱۱) و از پویا سئوال میکنیم که آیا او میتواند هیچ تفاوتی بین شیوه برخورد مبلد فردوسی و شیوه برخورد خودش با نشان بدهد؟

## فصل پنجم

# محتوای برنامه پویا اکونومیستی است

در بحثهای قبلی دیدیم که "تئوری" و "اصل" و... از نظر پویا ابزاری هستند که توسط آنها بمبارزه مسلحانه حمله کند و از همین زاویه عمود که انواع نظرات از ایده آلستی ترین مواضع تا تحلیلهای با اصطلاح مائریالیستی و... تارمانیکه از نظر پویا برای حمله بمبارزه مسلحانه مفید تشخیص داده میشوند و مورد استفادۀ پویا قرار میگیرند. شیوه استدلال پویا که در این قسمت هم ادامه پیدا میکند بدین نحو است که از تحریف یکی از نظرات انقلابیون چریک آغاز میشود و در ادامه خود به تخطئه مبارزه انقلابی در ایران و ضمیمه کردن چریکها به یک نظریه نادرست میرسد، و آنگاه به "انتقاد تئوریک" از این نظریه نادرست که تنها در ذهن علیل پویا وجود دارد ولی پویا آنها بر فقای انقلابی داخل کشور نسبت میدهد، میانجامد. بدین ترتیب بحثی از کوننسر "تئوریک" نویسنده درون کیشوت مصروف مبارزه با آسیاب بادی است. یعنی پویا با نظریه‌های "مبارزه" میکند که اساسا مورد نظر رفقای چریک نیست. اما تا اینجا بحث در کلیترین سطوح مطرح است، مثلا در سطح همین که آیا انقلاب کار توده‌هاست یا نه.

ولی بحث پویا در همین سطح باقی نمیماند. او در تقویت و تاکید نظرات خود در نقل قولهای عم از متفکرین و رهبران مارکسیسم اضافه میکند (که البته در فصل گذشته به نتایج اسفناک بعضی از این نقل قول آوردنها برخوردیم) این نقل قولهای بریده از متن که گهگاهی بجا و اکثرا بیجا و نابجا بکار میروند، بهر حال دست نخورده باقی نمیمانند. و شامل مراحم جناب پویا میشوند. یعنی در حد یک نقل قول باقی نمانده بلکه بلافاصله تعابیر و اضافات پویا وارد معرکه میشوند و قبل از اینکه سربجنانیان از محتوای انقلابی نقل قول مربوطه چیزی باقی نماند و بجای آن تئوریهای پویائیسم نوشته‌اند که البته بصورت ظاهر همگی بعنوان ادامه منطقی نقل قول متفکرین مارکسیسم تظاهر میکنند. این نظرات تغییر ماهیت یافته، در اکثر موارد اکونومیستی یا احتمالا زمینه‌های دیگری از رویزیونیستی تا فرمیستی هستند و دقیقا در این شکل تغییر ماهیت داده "تئوریک" خود، ابزار مناسبی برای حمله بمبارزه مسلحانه هستند. پشتوانه "مشخص" این مجموعه برای حمله به انقلابین ایران - سته بشرایط - خیالپردازیهای بچگانه، عوامفریبیهای شیادانه و امثالهم هستند و بدین ترتیب مجموعه‌ای از دروغ، تحریف، تخطئه، ذهنی‌گرن و شیادی، آن آشنایان قلم‌کاری می‌شوند که وسيله "انتقاد مرضی چریکی" پویا قرار میگیرند. در این ساختمان کلی نوشته پویا، دهها مسئله کوچک و بزرگ، کاری نیز از دروغ و تحریف و انواع شیادیهای اضافه میشوند که واقعا جوابگویی به تک‌تک آنها، توضیح انحرافات هر یک از آنها، از حوصله یک مقاله موجز کلاما خارج است. ما خود را بجوابگویی بساختان اساسی مقاله و احتمالا بعضی از نکات کاری که مهتر تشخیص برده‌ایم محدود میکنیم.

همانطور که در بالا اشاره کردیم، این روند کلی است. لایات پویا در سرتاسر جزوه‌اش میباشد ولی برخورد آن در این سمیعین از این زاویه است که این بخشها شامل بهترین و درخشانترین نمونه‌های این جمع‌آوری لگوین تئوریهای پویا میباشند. اما این بخش از یک زاویه دیگر نیز اهمیت دارد و آن اینکه در طی این قسمتاز

جزوه پویا، با محتوای برنامه‌های او، و تبلیغات او بی‌خواهیم برد، در صفحات آینده، خواهیم دید که او چگونه در هنگام توزیع اهمیت مبارزات توده و ماهیت این مبارزات، در حقیقت فهم خود تر را از "توده" و "جایگاه توده" تعیین میکند و در این ارزیابی است که محتوای برنامه‌های پویا بی‌می‌بریم. تازه پس از کشف این محتوی است که بخش بعدی جزوه پویا اهمیت پیدا میکند، آنجائیکه او از "کار ترویجی و تبلیغی و نقش‌تئوری" صحبت میکند. ما هم همانطور که قبلاً اشاره کردیم بحث بر سر نبودن کار ترویجی و تبلیغی و نقش‌تئوری نیست. بلکه اولین سؤال اینست که چگونه تئوری‌ای را، چه محتوایی را ترویج و تبلیغ میکنیم. اگر ثابت‌کنیم که محتوای برنامه‌ها و نظرات پویا اگر تئوریت‌تی هستند، آنوقت هر چه که نظر پویا در مورد ترویج و تبلیغ قاضعتر باشد، این وضع از نظر انقلابیون به‌تراست. ماصلاً به ترویج و تبلیغ نقش‌تئوری اهمیت میدهم ولی ترویج و تبلیغ تئوری انقلابی را طالبیم، تئوری‌ای که بر ضد نظرات اکونومیستی بجنگد و این نظرات را در هر شکل و شمایل که باشند درهم بکوبد. به همین منوال بحث در مورد سازماندهی (فصل بعدی جزوه ما) و مسئله تشکیلات نیز تنها در پرتو روشن شدن محتوای برنامه اهمیت پیدا میکند. چرا که تازه در آنموقع روشن میشود این سازماندهی در خدمت پدید آمدن تئوری، یا چگونه آینده‌ای و در طی چگونه طریقی قدم بر خواهد داشت. البته این مسئله باین فصل بستگی ندارد.

در حال ما در همین صفحات ادعائی کرده ایم که هنوز ثابت‌نکرده‌ایم و اگر بدین اثبات منطقی پیش برویم بین بحث ما و بحث پویا فرقی در شیوه استدلال وجود نخواهد داشت. باید یک یک ادعاهای خود ما را ثابت کنیم و برای این کار مع بنده‌بان را دوباره تکرار میکنیم و سپس در جهت اثبات مدعیان، بخش دوم سوپنوشته پویا را قدم به قدم تحلیل میکنیم. ما گفتیم که مجموعه‌ای از دروغ، تحریف، تخطئه، ذهنی‌گری و شیادی، آن آتش‌ساز قام‌داز می‌شوند که وسیله "انتقاد بر مبنای چریکی" پویا قرار می‌گیرند.

# بخش یک

## دروغ کوشی پویا

دروغ کوشی سیستماتیزه شده بعنوان يك مشخصه عمده در جزوه پویا تجلی میکند . ما در فصول مختلف این نوشته بموارد متعدد آن برخورد کرده ایم . در اینجا يك بحث آنرا که پایه بحث بعدی پویاست افشا میکنیم : " این سخن را که انقلاب کار توده هاست امروز دیگر حتی " فم رمانان تکناز " جانشین توده نیز مجبورند بپذیرند و در برابر قاطعیت درستی و حقانیتش سکوت کنند . " ( ص ۵۰ ) این جمله يك دروغ واضح است که پویا اکاهانه ادا میکند . ما در فصلهای گذشته نشان دادیم که چگونه پویا حکمی را آورد که از جمله مشهور رفیق پویان در زدیده بود و توسط آن میخواست بگوید که به توده ها و رابطه توده و پیشاهنگامیت میدهد . ولی حالا چه میگوید ؟ او میخواهد این دروغ را تفهیم کند که چریکها در ابتدا بدین مسئله معتقد نبودند ولی اکنون حتی آنها هم " مجبورند بپذیرند " که انقلاب کار توده هاست . ( فقط در آنقدر که خود ترانهارا قانع کرده است ) . اگر ما نشان بدیم که چریکها از همان آثار اولیه شان ، بر بنیاد اعتقاد با اهمیت توده و مبارزه توده های استدلال میکرد هاند ، آنوقت دروغ بودن این ادعای پویا روشن خواهد بود . پس مجدداً به جمله مشهور رفیق پویان اشاره میکنیم . علتی هم که از این رفیق نقل قول میاوریم اینست که نوشته وی اولین نوشته تئوریک بود که باسم سازمان چریکهای فدائی خلق منتشر شد و پویا نمیتواند بنویسد " امروز مجبور شده اند بپذیرند " .

رفیق پویان در صفحه دوم جزوه ای " ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا " میگوید : " تا با توده خویش بی ارتباطیم ، کشف سرکوبی ما آسان است . برای اینکه باید از بدانیم ، رشد کنیم و سازمان سیاسی طبقه کارگر را بوجود آوریم ، باید طلسم ضعف خود را بشکنیم ، باید بانوده خویش رابطهای مستقیم و استوار بوجود آوریم . " ( ص ۴۷ ) آنوقت پویا بنویسندگان این نوع نظر را میگوید امروز مجبور شده اند بپذیرند که " انقلاب کار توده هاست " و از این پیش در آمد دروغ استفاده میکند تا تهمت بزند که انقلابیون ایران " مبارزات توده را نفی میکنند " . . . " توده را بنا امد کی منم میکنند " و غیره . در این مورد هم همانطور که قبلاً بررسی شد ، بحث بر سمسائل دیگری بوده است . در تمام این مدت - از همان شروع مبارزه مسلحانه تا کنون - سؤال اصلی این بوده که چگونه میتوان توده و مبارزاتش را براه انداخت و برای نبرد نهائی سیخ نمود . تمام بحثهای رفقا احمدزاده ، پویان ، صفائی فراهانی و نوشته ها و اعلامیه های بعدی سازمانهای انقلابی صلی بر سر همین بوده که چگونه میتوان این مفاهیم را از حرفیه عطل در آورد و بنا بر این گئی باقیها و در رویداد از بهر پای پویا تنها پوششی هستند بر روی نکات اساسی مورد اختلاف ، بین رفقای انقلابی و طرفداران تز بقاء .

در شرایطی که جنبش نوین انقلابی آغاز شد ، حرکات خود بخودی زخم خندان بویزه کارگران - علیرغم سابقه در حنا مبارزات نیم قرن اخیر - در رکودی سنگین فرار گرفته بود . از یکسو سرکوب سیستماتیک کلیه جنبشهای اعتراضی و اعمال حاکمیت طولانی ترور و خفقان از طرف رژیم سرسپرده امپریالیسم ، و از سوی دیگر فقدان عنصر ذهنی اصیل انقلابی و سابقه خیانت آمیز و ننگین رهبری حزب توده و ضعفهای تاریخی و نفاض طبقاتی

۳ - آیامبارزات اقتصادی لزوما همیشه مسألت آمیز هستند ؟

پویا میگوید توده باید "در جریان مبارزه روزمره مسألت آمیز و اقتصادی "ماهیت دشمن را بشناسد و برای انقلاب کردن آماده بشود. بنظر او این مبارزات باید تنها و تنها مسألت آمیز باشند تا بتوانند توده را برای انقلاب کردن آماده گردانند و پویا باز هم مدعی است که این تحریفات بورژوا پاسیفیستی خود را از همان جمله لنین استنتاج میکند.

در حقیقت این احکام پویا، ترس و وحشت در رویش پویا از مبارزه قهرآمیز را لومید هند و نه چیز دیگری. چه بسا مبارزات وسیع و اقتصادی کارگران که مسلحانه بوده اند و هیچکس هم نگفته که چون این اعتصابات با کمک تفنگ بوده اند بنابراین اقتصادی نیستند. پس چرا در رویش اینچنین حلی میاورد ؟ در رویش و سرکاکه از تفنگ و مبارزه مسلحانه همچون جن از بسم الله میترسند، عوامفریبانه فریاد بر میاورند که بلکه ما طرفدار مبارزه قهرآمیز هستیم ولی نه حالا... زمانیکه کارگران مدت زیادی مبارزه مسألت آمیز کردند و... آنها بر این مبنی صحبت میکنند که گویا کارگران، حتی در زمانیکه بر سر یک مسأله اقتصادی قابل لمس تصمیم مبارزه بگیرند، از مبارزه مسلحانه امتناع خواهند کرد. این نه تنها یک دروغ محض اپورتونیستهای بزدل و بیعمل است بلکه در عین حال نشان میدهد که این مدعیان طرفداری از طبقه کارگر چگونه حاضرند طبقه کارگر را هم بسطح جبن و ترسوئی طبقاتی خود پایین بیاورند تا وجود متعفن سیاسی خودشان را توجیه نمایند.

اگر میگوییم اعتصاب مدرسه، جنگ است، منظور اینست که در این دوره همه چیز و منجمله تفنگ بدست گرفتن و مبارزه مسلحانه کردن، از طرف همین توده باید تجربه شده و اموحته شود. لنین گفت، "طبقه ستمگشی که برای اموختن طرز استعمال اسلحه و بدست آوردن آن نکوشد فقط شایسته است که باوی همانند برده رفتار کنند. زیرا اگر ما به پاسیفیستهای بورژوا و یا اپورتونیست بدل نشده باشیم نمیتوانیم این ننگه را فراموش نمائیم که در جامعه طبقاتی زندگی میکنیم و جز مبارزه طبقاتی راه خروج دیگری از آن وجود ندارد و نمیتواند داشته باشد. در هر جامعه طبقاتی اعم از اینکه نمایش بر بردگی یا سرواز باشد و یا، مانند امروز، برکسار مزدوری، در هر حال طبقه متضرر صلح است." (م.ا. لنین، جلد ۱، قسمت ۲، برنامه جنگی انقلاب پرولتاریائی ص ۶۸۷)

بهین نحو انگلس نیز در مورد اعتصابات اقتصادی کارگران انگلستان میگوید "انها مدرسه جنگی هستند که کارگران در آن خود را برای مبارزه عظیمی که بطور غیر قابل احترازی (در پیش است) آماده میکنند." (شرایط طبقه کارگر در انگلیس، ص ۲۲۴) ولی آیا انگلس در این حمله، منظورش صرفا مبارزات مسألت آمیز اقتصادی است؟ هرگز! ما از او در همین کتاب میخوانیم، "جائیکه کارگران هدف مشخصی را در نظر دارند، آنها از خود شجاعت سیاسی نشان میدهند. مثلا در مورد حمله به کارخانه بیرلی که بعدا میباید با توپخانه محافظت میشد." (ص ۲۲۷) این جمع بندی انگلس از یک حادثه مجزا و استثنائی نیست بلکه از کل تاریخچه مبارزات طبقه کارگر انگلیس در این سالها میاوریم تا ببینیم چگونه حملات پویا، تحریف اپورتونیستی پاسیفیستی و در عین حال دروغهای واضح تاریخی در مورد شیوههای مبارزاتی طبقه کارگر است.

"در ۱۸۳۱ رطی یک جنش کارگری قهرآمیز، اشتون جوان، یک کارخانه دار در هاید نزدیک منچستر، یک شب در هنگام عبور از یک مزرعه کبوله خورد و هیچ اثری از قاتل کشف نشد.



هیچ شکی نیست که این یک حرکت انتقامجویی کارگران بود. موارد انشوسوی و کوششهایی برای انفجار بسیار معمولی هستند. در روز جمعه ۲۹ سپتامبر ۱۸۴۳ کوششی برای انفجار کارخانه نجاری بادکین در خیابان هاروارد، شفیلد بعمل آمد. یک لوله آهنی سر بسته که پر از باروت بود وسیله مورد استفاده بود و خسارات وارده بسیار قابل توجه بود. روز بعد کوشش مشابهی در کارخانه چاقو و سوهان سازی ایستون در شیلزموور، نزد یک شفیلد بعمل آمد. آقای ایستون با شرکت فعال در جنبشهای بورژوازی، مزد های بسیار پایینی را استخدام انحصاری اعتصاب نمکنها و استفاد از قانون فقرا برای منافع خودش خود را انگشت نما کرده بود. او در بحران ۱۸۴۲ کارگرانی را که از قبول مزد های پایین خودداری میکردند، بعنوان افرادی که میتوانند کار پیدا کنند ولی امتناع مینمایند و بنابراین مستحق دریافت کمک نیستند، گزارش میداد و باین ترتیب آنها را مجبور بقبول مزد پایین آمده میکرد. خسارات قابل توجهی توسط انفجار وارد آمده بود و تمام کارگرانی که بتماشای آن آمده بودند فقط از این تاسف میخوردند که تمام مردم در دستگاه بهوا پرتاب نشده بود. در روز جمعه ۱۷ اکتبر ۱۸۴۴ کوششی برای آتش زدن کارخانه اینزورس اند کرامپتون، در بولتون خساراتی وارد نکرد این سومین یا چهارمین کوشش در همین کارخانه در طرف یک دوره بسیار کوتاه بود. در جلسه شورای شهر شفیلد در روز چهارشنبه ۱۰ ژانویه ۱۸۴۴، کمیسار پلیس یک ماشین جدیدی را بنمایش گذاشت که مخصوصا برای ایجاد انفجار ساخته شده بود. ماشین با چهار پوند باروت پر شده بود و فتیله های داشته آتش زده شده بود اما منفجر نگردید. او این ماشین را در کارگاههای آقای کیچن، خیابان اول شفیلد پیدا کرده بود. در روز یکشنبه ۲۰ ژانویه ۱۸۴۴ یک انفجار توسط یک بسته باروت در کارخانه اهر کسی بنتلی اند وایت، در بری، لانکاشایر بوقوع پیوسته و خسارات قابل توجهی ببار آورد. در روز پنجشنبه اول فوریه ۱۸۴۴ کارگاههای سو-هوویل در شفیلد به آتش کشیده شده و کاملا سوخت. (همان، ص ۲۲۰)

این مبارزات که در دوران اوج جنبش چارتریستها و بلوغ جنبش کارگری انگلیس انجام میگرفتند همگی مبارزات اقتصادی بوده و رهبری اکثریت آنها نیز در دست اتحادیه های کارگری بودند و نه مبارزات پراکنده و منفرد. اما یک چیز در مورد آنها کاملا مشهود است و آنکه این مبارزات مسلما سالم آمیز نبودند (باعث تاسف در وینتر شرکا) انگلستان در همین کتاب گزارش میدهد که افراد پلیس منچستر هر هفته کمک میخوردند و سال گذشته (۱۸۴۳) نیز کوششی بعمل آمد که با هجوم بیک پاسگاه پلیس که توسط دو پنجره آهنی محافظت میشد، انرا به تصرف در آورند. و بالاخره یکی از جالب توجه ترین صحنه هائی که انگلس گزارش میدهد بدین قرار است که:

"دشمنه از شورش ۱۸۳۹ ویلزبها، در منچستر (نیز) در ماه مه ۱۸۴۳ در ضمن اقامت من در انجا یک تیرد کامل بر پا شد. شرکتاجر پاولینگ اند عنفری، اند از اجرها بیشرا بزرگتر کرده بود بدین اینکه مزد ها را بالا برد و البته اجرها را بنیمتبالا تری، می فروخت. کارگران کمزرد بالاتر از آنها امتناع شده بود، از کار کردن اعتصاب کردند و اتحادیه آجر سازان علیه شرکت اعلام جنگ داد. در همین مدت، شرکت (اجر) با مشکلات فراوانی موفق شد که کارگرانی را از نواحی اطراف و از اعتصاب شگنها (ی حرفه ای) اجیر کند که در ابتدا (از طرف اتحادیه) تهدید بداتی برای ارباب آنها بعمل آمد. صاحبان (شرکت) ۱۲ نفر نکهبان استخدام کردند که همگی قبلا سرباز یا پلیس بوده و همگی مسلح به تفنگ بودند. وقتی که تهدید و ارباب بجائی

نرسید ، محل اجرسازی که حداکثر صد قدم با یک سربازخانه فاصله داشت ، شب هنگام در ساعت ده شبمورد حمله کارگران قرار گرفته که بترتیبی نظامی به جلو میرفتند و ردیف اولیه آنها مسلح به تفنگ بود . آنها با زور داخل محل شدند و بمحض اینکه نگهبانان را دیدند بسوی آنها آتش گشودند ، آجرهای تر را که برای خشک شدن پخش کرده بودند لگ مال نمودند ، ردیفهای آجرهایی را که قبلا خشک شده بودند خراب کردند ، هر چه بر سر را - هشان میاد از بین بردند ، وارد یک ساختمان شدند و در آنجا میل و صندلیها را از بین بردند و با زن سرنگهبان که در آنجا زندگی میکرد بدرفتاری کردند . در همین مدت نگهبانان خود را به پشت یک پرچین رسانید بودند که از آنجا میتوانستند بدون وقفه و در عین اضیت تیراندازی کنند . مهاجمین در پشت یک کوره روشن آجر پزی موضع گرفتند بکنور درخشانی را بروی آنها میانداخت ، بطوریکه هر گلوله دشمنانشان به هدف میخورد ، در حالیکه هر تیر آنها از هدف خطا میرفت . معدنک تیراندازی نیم ساعت طول کشید ، تا اینکه مهمات آنها تمام شد و هدف بازید - از بین بردن هر چه خراب شدنی در آجر سازی بود - برآورده شد ، سپس نیروهای نظامی وارد شدند ، آجرسازان به اکس ، مجلسی در سه میلی منچتر عقب نشستند ، زمان کمی قبل از رسیدن به اکس آنها حاضرین و غایبین را شمردند ، و هر مردی بشماره ای در قسمتی که بود نامیده شد ، وقتی که از هم جدا شدند مسلمتر شد که بدستپلیس خواهند افتاد که از همه جهات بد آنها نزدیک میشد . تعداد زخم خوردگان میباید خیلی بالا بوده باشد اما فقط آنها تیکه اسیر شدند رامیتوان شمرد . یکی از این ( اسرا ) سه گلوله خورده بود ( یکی در ران ، یکی در ساق پا و یکی در شانه ) ، علیرغم این جراحات بیش از چها میل را پیاده طی کرده بود . این مردم ثابت کردند که آنها نیز از شجاعت انقلابی برخوردارند و از رگبار گلوله دوری نمیجویند . ( همان ، ص ۲۲۷-۲۲۶ )

کارگران قهرمان ایران نیز چه در مبارزات سیاسی و چه در مبارزات صرفا اقتصادی خویش شجاعتها و قهرمانیهای فراوان ، روحیه رزندگی و آمادگی بسیار درخشانی ، از خود بروز داده اند . و تازه همه اینها در زمانیست که هنوز مبارزات کارگری در وطن ما به اوج خود نرسیده است و میباید انتظار داشته باشیم که در تحت رهبری سازمانهای انقلابی مسلح ، مبارزات توده ای مسلحانه کارگران ایران در اشکال و انواع خود تجلی نماید . مبارزات قهرمانانه کارگران شاهی در سال ۱۳۰۴ که به تنبیه قهرامیز رئیس پلیس و صحنه های سنگین و ممتد قهرامیز است . اینچنین است که " اعتصاب در سه جنگ " میشود و انگلس نیز که در صفحه ۲۲۴ کتاب خود میگوید اعتصاب در سه جنگ است ، بلافاصله صفحات بعدی را برای اثبات نظر خود بانمونه هایی از مبارزه قهرامیز پر میکند که ما در فوق ذکر کردیم .

نکته در اینست که همه این دلائل برای متقاعد کردن بورژوا پاسیفیست ما ، در رویش پویای بیعمل کافی نیست . ایشان بقول خودشان اصول را دوستی چسبیده اند ، و امیدشان هم اینست که با دوست پر از اصول ، دیگر کسی انتظار نداشته باشد که در رویش پویا تعهد دستبگیرد . " رفقای عزیز اگر اصول را واقعا دوستی و احرص و ولع تمام نجسبیم به هیچ کجا نخواهیم رسید . " ( ص ۴ ) و دیگر سؤال نکند که که ام اصول ، اگر مایلید بلافاصله اصول را بدانید ، به " اصل و باورهای " در رویش مراجعه کنید .

## ۴ - آیا طبقه کارگر فقط از درون پروسه مبارزه اقتصادی به ماهیت دشمن پی میبرد ؟

پویا به اعتبار این آموزش لنین که "اعتصاب در سمجنگ است" تئوری اکنومیستی خود را از یک زاویه دیگر نیز به کمک "توضیحات بیشتر" در مورد جمله لنین بر آن وارد کرده و میگوید "توده اگر پیکار خود را با دشمن از مبارزه برای خواستهای اقتصادی روزانه آغاز نکند و در جریان همین مبارزه روزمره، مساحت امیز و اقتصادی ماهیت دشمن را نشاند هرگز نخواهد توانست خود را برای انقلاب کردن آماده گرداند." سؤال میگیرم آیا این سز پویا صحیح است که توده فقط از درون پروسه مبارزه اقتصادی بد ماهیت دشمن پی میبرد و اگر در این پروسه فرار نکند "هرگز نخواهد توانست خود را برای انقلاب کردن آماده گرداند"؟ جواب ما اینست که هرگز این چنین نیست. این تئورهای اکنومیستی خود پویا هستند و هیچ ربطی به لنین و اکنیسم ندارند. پویا این همه نوشته، این همه مزخرف کوبی کرده، داده کرده و بالاخره نتایجی را تحویل میدهد که اکنومیستها، رفرمیستها و روزیونیستها برای سالیان در از آن صحبت میکردند: فعلا باید اعتصاب اقتصادی کرد (و آن هم - م - سالتامیز) و بعد ها... (بزرگ صبر ماریاد)... زمانیکه توده ها خوب اعتصاب اقتصادی کردند، آنوقت بچنگ، ملحدانه میبرد ازیم. البته این نوع نگیدن از نوع پویا را روزیونیستم ای خائن کعبه مرکزی نیز قبول دارند و آنها هم بصورت ظاهر و در عین ظاهر، اختلاف فشان با مبارزه مسلحانه اینست که فعلا دست با سلاح نه میبریم و از این نوع کارهای "جدا ارتوده" انجام نمیدهیم. آنها میگویند این اعمال جدا از توده ها است و ما همان روزیونیستها - مارکسیست اکنیستها ای دو اشته از این کارها نمیگیریم

بسیار داکنومیستها ای روسیه تزاری نیز هرگز تئورهای خود را واضح تر از پویا اعلام نکردند که لنین در مورد یک نمونه اش میگوید: "مارتینف که علیه این تئوری خود را بنا کرد از بالا بردن فقه اکنومیستی کارگر پیش کشید است در واقع نشان داده است که تعالیف کاستی این فعالیت است زیرا اعلام داشت که وسیله ارجح و بخصوص مهم و از همه وسیع تر قابل استفاده برای بیداری و نیز میدان عمل است. همان مبارزه اقتصادی است که اکو-نومیستها در برابر آن سر نه طیم فرود میاورند. این همراهی به من عجب نشان توجه است که هرگز مارتینف اختصار ندهد. ("چه باید کرد؟" ص ۲۲۲) و درست است که این تئورها تنها با مارتینف اختصار ندهد. نه تنها در همان دوره لنین بلکه امروزه نیز عناصری هستند که همان تئورها را تکرار میکنند و تحت عنوان مارکسیسم لنینیسم سخنوار میکنند.

لنین آن کسانی را که میگویند برای بیداری توده، مبارزه اقتصادی از همه وسیع تر قابل استفاده است و اکنومیست میدانند. پیاده هاست که از لنین را میزدند، محتوای انقلابی آنها را میزداید، و تحت عنوان نقل قول از لنین نتیجه میگیرند که اگر توده پیکار خود را با دشمن از مبارزه اقتصادی روزمره آغاز نکند و در جریان همین مبارزه روزمره مسالمت امیز و اقتصادی ماهیت دشمن را نشاند هرگز نخواهد توانست خود را برای انقلاب کردن آماده گرداند. در جواب همین نوع یاوه سراییها لنین میگوید: "به همین جهت موعظه سرایی اکنومیستها ای ما حاکی از اینکه مبارزه اقتصادی وسیله ایست که از همه وسیع تر برای جلب توده ها به نهضت سیاسی قابل استفاده است از لحاظ اهمیت عملی خود بینهایت زیان بخش و به منتهای درجه ارتجاعیست." (چه باید کرد؟ ص ۲۲۲)

پویا باین قناعت نمیگردد که مبارزه اقتصادی را از همه مهتر بداند، بلکه باین مبارزه ان نقش قاطع و نه بین گنده ای را میدهد که بدون آن، توده هرگز آماده انقلاب نخواهد شد. و لنین در جواب او میگوید: "آیا این درست است که مبارزه اقتصادی برای جلب توده به مبارزه سیاسی عموماً وسیله ایست که از همه وسیع تر قابل